

## پروین خادم زبان

محمد پروین گنابادی، در زمانی که طلبه جوانی بود و حجره ادیب نیشابوری را در مشهد آب و جارو می‌کرد، تا به امروز که دانشمندی سالخورده است و در خانه خویش در تهران سرگرم تحقیق و تألیف است، همواره خدمتگزار صدیق زبان و ادب فارسی بوده است. معلم قدیمی زبان فارسی و نماینده سزوار در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و همکار علامه دهخدا در تهیه و تنظیم «لغتنامه» و صاحب تألیفات و مقالات متعدد در زمینه لغت و دستور فارسی، اکنون سالهاست که با مؤسسات فرهنگی مانند بنیاد فرهنگ ایران و لغتنامه دهخدا و انتشارات دانشگاه همکاری دارد. آقای گنابادی علاوه بر کار تحقیق و تألیف، همیشه به کار ترجمه نیز علاقه‌مند بوده است. و ترجمه او از متن عربی «مقدمه ابن خلدون»، که به وسیله نگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافت، چه از جهت دقت و اعتبار و شیوایی زبان، و چه از جهت حواشی محققانه مترجم، از بهترین نمونه‌های ترجمه به زبان فارسی است. «کتاب امروز» لازم می‌داند از استاد گنابادی که برای حاضر شدن در مجلس گفتگو قدم‌رنجه فرمودند، و نیز از همه شرکت‌کنندگان در این گفتگو سپاسگزاری کند.

و مقاله‌نویسی را بهمان نحو دنبال کند، و به قول خودش، بهتر دیده بود که خودش را با کار احمقها سرگرم کند.

زرین‌کوب: شاید برای دهخدا يك تغییر روحی هم پیش آمده بود، برای اینکه مرحوم دهخدا که در «صوراسرافیل» مقالات «چرند و پرند» را می‌نوشت و آنچنان مبارزه می‌کرد، پس از اینکه مجلس بمباران شد و از نو تشکیل شد و او نماینده مجلس شد، رفت و جزو «اعتدالیون» قرار گرفت.

گنابادی: آنها «اعتدالیون» بودند، اما حقیقت این است که از «دموکراتها» هم تندروتر بودند.

زرین‌کوب: راستی، در مورد شما مطلب دیگری هم هست که برای من به شکل مسئله‌ای باقی مانده، و آن هم نام «پروین» است. یقیناً این نام تخلص است. اما چرا تا حال از شاعری فقط تخلص شما را دیده‌ایم و شعری از شما نخوانده‌ایم؟

گنابادی: عرض کنم که مرحوم ادیب نیشابوری هر کسی را به طلبگی قبول نمی‌کرد. می‌گفت: اینها آخوند هستند، و کسی که می‌خواست طلبه مرحوم نیشابوری باشد باید حتماً شاعر یا از رجال مشهد بوده باشد که ادیب او را بشناسد. البته این که عرض کردم در مورد دروس خصوصی و شاگردان خصوصی آن

دهخدا موجباتی پیش آمد که نتوانست همان شور و حرارت فوق‌العاده‌ای را که در عصر خودش نسبت به امور سیاسی و مطبوعاتی داشت، بعدها هم دنبال کند، و در همان دنیایی که در جوانیها زیسته بود، زندگی کند... اما نمی‌دانم آقای گنابادی هم چنین سرنوشتی، یا سرنوشتی شبیه این را در پشت سر دارند یا نه؟ بالاخره چه موجباتی پیش آمده که آقای گنابادی، بین همه کارهایی که می‌توانستند انجام بدهند، به لغت و دستور - که البته در جای خودش کار بسیار پرارزشی است - قناعت کرده‌اند؟ دلم می‌خواست آقای گنابادی این نکته را برای ما روشن می‌کردند.

پروین گنابادی: يك بار خود من هم از مرحوم دهخدا همین سؤال را کردم. يك روز اشاره به مقالات ایشان و «چرند و پرند» کردم و یکی از اشعارشان را برایشان خواندم و پرسیدم که چطور شد که شما با این همه قریحه شعر و ذوق نویسندگی که دارید، آمدید و... و احوافم را قطع کرد و گفت: می‌خواهی بگویی دارم کار احمقها را می‌کنم؟ گفتم: نه، بنده چنین عرض نکردم. و همین سؤال را ایشان از من کردند، گفتند: تو خودت چرا این کار را می‌کنی؟ گفتم: از روی ناچاری. مرحوم دهخدا گفت: من هم از ناچاری! البته، به طوری که می‌دانیم، مرحوم دهخدا خیلی تندرو بود، و بعدها که به علل سیاسی اوضاع طسور دیگری شد، دیگر نمی‌توانست کار نویسندگی

عبدالحسین زرین‌کوب: سالها است که بنده خدمت آقای گنابادی ارادت دارم، و از مقالات و تحقیقاتشان استفاده کرده‌ام و می‌کنم. اما باید بگویم، قبل از اینکه آقای گنابادی را زیارت بکنم، تصورم این بود که با این همه کارهای پهلوانی و جالبی که ایشان انجام داده‌اند، باید جثه پهلوانی هم داشته باشند، و اکنون که می‌بینم ایشان، با جثه‌ای چنین خرد ماشاالله مثل وطواط! - کارهایی چنین بزرگ انجام داده‌اند، بیشتر حیرت می‌کنم.

برای من، که از جوانیها، از جوانیهای بسیار دور، با آثار آقای پروین گنابادی آشنایی دارم، و نوشته‌ها و مقالاتی در زمینه مسائل روانشناسی و تربیتی، از قبیل «پرورش اراده» از ایشان خوانده‌ام، وقتی بعدها دانستم ایشان از شاگردان مکتب ادبی مرحوم ادیب نیشابوری بوده‌اند، مخصوصاً با این همه ذوق و قریحه سرشاری که در ایشان سراغ داریم - که بر خودشان هم پوشیده نیست - مسئله تازه‌ای به وجود آمد که بدانم چطور شد آقای گنابادی، پیش از هر چیز به لغت و دستور روی آوردند؟ در حالی که ممکن بود و می‌شد انتظار داشت که ایشان در نتیجه جمع و تلفیق بین علاقه به مسائل روانشناسی و تربیتی، و ذوق آفریننده خود، راه دیگری پیش می‌گرفتند. البته ایشان در این راه تنها نیستند؛ مرحوم دهخدا هم که از دوستان آقای گنابادی بودند، و همکاریها باهم داشتند، به همین راه رفتند. منتها در مورد دهخدا مسئله چیز دیگری است، شاید برای

# گنابادی و ادب فارسی



امریکایی، که مدیر روزنامه‌های هم بود، با من آشنایی داشت. روزی يك شماره مجله به من داد و خواست مقاله‌ای از آن مجله برایش ترجمه کنم. در آن شماره مجله مقاله جالب توجهی بود درباره نوعی از سورچه‌های آرژانتین، که بسیار موزی و مزاحم بودند، و نوشته بودند: مردم از شر این سورچه‌ها پایه‌های تختخواب خود را در ظرفی پر از «بترو» قرار می‌دهند تا این مورچه‌ها نتوانند وارد رختخواب بشوند... البته این مورچه‌ها هم تدبیر دیگری به کار می‌زدند و می‌رفتند از بالای درختها خودشان را روی رختخوابها می‌انداختند... من کلمه «بترو» را نمی‌شناختم. رفتم پیش مرحوم ادیب نیشابوری و گفتم: استاد معنی بترو چیست؟ او هم به لغت وقاموس مراجعه کرد و این کلمه را پیدا نکرد و گفت: اصلاً این کلمه وجود ندارد، یا اینکه غلط است.

ادبای قدیم اگر کلمه‌ای را نمی‌شناختند می‌گفتند غلط است یا اینکه اصلاً چنین کلمه‌ای وجود ندارد. من دیدم که نمی‌شود این کلمه غلط باشد و حسن زدم که يك کلمه فرنگی است، و فکر کردم ممکن است «بترو» نباشد و مثلاً «پترو» باشد. من کمی فرانسه می‌دانستم و يك معلم زبان فرانسه هم داشتم. رفتم پیش او و تا گفتم: پترو یا پترو چیست، او فوراً گفت: نفت. البته آن روزها این کلمه و مشتقات نفت زیاد متداول نبود. بعد که رفتم

نخواست که این کارها را کنار بگذارید و بروید سر کارهای ذوقی و ادبی گذشته؟ مثلاً، آیا فرصتهایی پیدا نکرده‌اید، یا دل‌تان نخواست که باز «مقامات حریری» را باز کنید و بخوانید؟ چگونه رابطه شما با تحصیلات قبلی که دارید برای من جالب است.

گنابادی: متأسفانه وضع من طوری بوده که اغلب نتوانستم به شکل دلخواه مطالعه کنم. وقتی به ادبیات عرب پرداختم، تقریباً از ادب پارسی دور افتادم، چون ادبیات عرب، به شکلی که ما می‌خوانیم خیلی وسیع و مفصل بود، اگر چه بعضی معانی هم خیلی علاقه‌مند هستم، اما همیشه این آرزو را داشته‌ام و دارم که بتوانم يك روز با میل خود مطالعه کنم، متنی را که دوست دارم بخوانم و آن را تجزیه و تحلیل کنم. اما وضع زندگی من طوری است که اجازه این قبیل مطالعه را بمن نمی‌دهد، چون در مرتبه‌ای از شغل دبیری بازنشسته شده‌ام که حقوقش حتی يك هفته از زندگی مرا تأمین نمی‌کند، و ناچارم وقت را صرف کارهای الزامی بکنم، از قبیل تصحیح لغات و مقابله کردن نوشته‌ها با اصل... با این وضع چگونه می‌توانم به نحوی که خودم می‌خواهم مطالعه کنم؟

عبدالمحمد آبتی: ترجمه را از کی شروع کردید؟

گنابادی: از همان اوایل جوانی. داستانش هم مشحک است: یادهمی‌آید یکی از اعضای میسیون

مرحوم است؛ در مورد دروس عمومی این قید در بین نبود. روی همین اصل، بنده هم با شره‌های پرت ویلایی که گفته بودم رفتن خدمت ایشان. ادیب خیلی خوشحال شد و مرا پذیرفت. تخلصی که بنده انتخاب کرده بودم «فانی» بود. آن مرحوم از این تخلص خوشش نیامد و گفت: چه تخلص مزخرفی! این دیگر چیه آقا؟ گفتم: چه انتخاب کنم! مرحوم گفت: برو «برهان قاطع» را بردار و اسم خوبی پیدا کن. مثلاً از بین اسم ستاره‌ها یکی را انتخاب کن. من هم همین کار را کردم. و بین اسمهایی که پیدا کرده بودم اسم ستاره‌هایی مانند «پروین» و «سها» هم بود. او «پروین» را پسندید و گفت: همین خیلی خوب است. البته آن وقتها «پروین» اسم زن نبود؛ بعدها نام «پروین اعتماسی» پیدا شد. بعدها هم که برای مجله «سخن» مقالاتی می‌نوشتم، دکتر خانلری گفت: اغلب می‌پرسند که این پروین خانم کیست. و ایشان اسم و تخلص بنده را یکی کردند و شدم «مصدق پروین»، تا معلوم بشود زن نیستم...

## اشتیاق غریبانه

زرین کوب: آیا شما ضمن اشتغال به کار لغت و تعلیم و تربیت، هیچ حالت شوق و اشتیاق غریبانه - به اصطلاح نوستالژی - نسبت به تحصیلاتی که در محضر ادیب نیشابوری کرده بودید، احساس نمی‌کردید؟ آیا هرگز دل‌تان

پیش مرحوم ادیب و قضیه را برایش گفتم سخت ناراحت شد که ...

آیتی: در غیر قاموس پیدا شد!

## سالی چهار شماره

گنابادی: بله... ترجمه را این طور شروع کردیم و پس از آن از مجله «التربیه الحدیثه» ترجمه‌هایی کردم. این مجله از نشریات دانشگاه امریکایی بیروت است، و سالی چهار شماره چاپ می‌شود با مقالات بسیار جامعی دربارهٔ تعلیم و تربیت و روانشناسی. این مجله سالی یک کتاب ضمیمه هم منتشر می‌کند و در این کتاب آخرین اطلاعات و نظریات دربارهٔ تحولات مسائل تعلیم و تربیت و روانشناسی منعکس می‌شود، و پس از آن هم از مجلات دیگری مانند «الهلال» و «المقتطف»، که لابد شنیده‌اید.

آیتی: مثل اینکه بزرگترین کار شما در ترجمه از عربی، ترجمه «مقدمه ابن‌خلدون» است؟

گنابادی: تقریباً. حقیقت این است که من به این کتاب خیلی علاقه‌مند بودم، اما ترجمه‌اش کار آسانی نبود. همان طور که می‌گویند، نثر این کتاب واقعاً سهل و ممتنع است. مشکلات دیگری هم در ترجمهٔ این کتاب بود: اغلب لغات این کتاب اندلسی و مصری است. دیگر اینکه این کتاب غلطهای فراوان هم دارد، هنوز هم نسخهٔ بی‌غلطی از این کتاب به چاپ نرسیده است. خوشبختانه نسخهٔ خطی این کتاب را آقای مینوی از کتابخانهٔ «ینی‌جامع» ترکیه تهیه کردند و برای بنگاه فرستادند که خیلی به من کمک کرد. به اتفاق آقای دکتر محجوب، این نسخه را با نسخه‌ای که در دست داشتیم مقابله کردیم و اختلافات زیادی پیدا کردیم.

چون این نسخه دیر به دست ما رسید - دو سه فرم بیشتر نمانده بود که جلد دوم کتاب از چاپ خارج شود - ناچار این اختلافات را در آخر کتاب آوردیم، اما در چاپ دوم همهٔ اینها را وارد متن کردیم. اگر خواسته باشید، برای نمونه یکی دو مورد از غلطهای لغوی این کتاب را مثال می‌زنم: در مبحثی راجع به تکامل، که در آن نظریه‌ای مثل نظریهٔ داروین تشریح می‌شود، در یکی از جمله‌ها کلمهٔ «بالقوه» بود، اما این کلمه در آن جمله هیچ معنایی نداشت، و هر چه معانی «قوه» را جستجو کردم، دیدم هیچ کدام از آنها در این جمله مفهومی ندارند، و نمی‌شد هم همین طور ترجمه کنیم و بگذاریم. به ترجمه

که در گذشته داشت، نخواهد داشت، و اگر هم اشکالاتی باشد، آن قدر نیست که ارزش تغییر خط را داشته باشد.

زرین‌کوب: مثلاً، در نمونه‌ای که ذکر فرمودید، تبدیل کلمهٔ «قره» به «قوه» ربطی به چگونگی الفبا و خط ندارد و این از بیسوادی کتاب است.

گنابادی: بله، در همهٔ خطها می‌شود این قبیل اشتباهات پیش بیاید.

زرین‌کوب: پس به نظر شما تغییر خط فارسی هیچ ضرورتی ندارد...؟

گنابادی: مخصوصاً در این مرحله که کار چاپ و طبع کتاب چنین ترقی کرده، هیچ ضرورتی برای این کار نمی‌بینم.

آیتی: بنده می‌خواستم بدانم شما کی با «مقدمه ابن‌خلدون» آشنا شدید، چرا مورد علاقه‌تان قرار گرفت و چطور شد که به فکر ترجمه‌اش افتادید؟

گنابادی: در همان اوایل جوانی که در مشهد بودم با این کتاب آشنا شدم، و اگرچه گاهی قسمتهایی از آن را در ضمن مقاله‌ای ترجمه می‌کردم، اما هرگز در فکر ترجمهٔ تمام آن نبودم. اصلاً فرصت این کار را هم نداشتم. تا اینکه بعدها که من در دانشگاه کار می‌کردم، یعنی کتابهای علمی را از لحاظ عبارت تصحیح می‌کردم، یک روز دکتر یارشاطر یک نسخهٔ چاپ بیروت این کتاب را بمن داد و پیشنهاد کرد آن را به فارسی ترجمه کنم، و گفت پنج هزار تومان بابت ترجمهٔ این اثر در نظر گرفته شده. وضع مالی من هم خوب نبود و چون کتاب هم مورد علاقه‌ام بود، قبول کردم، و بعداً معلوم شد که ایشان کتاب را قبلاً به کسان دیگری هم داده بودند، اما آنها باین پول قبول نکرده بودند. به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که فکر و تکلیف دکتر یارشاطر سبب شد که بنده این کتاب را به فارسی ترجمه کنم. هفت، هشت چاپ مختلف آن را تهیه کردم و به ترجمه‌اش پرداختم.

## عربی مغربی

محمد رضا حکیمی: بحث دیگری که قبلاً هم مطرح شد این است که عبارات این کتاب اغلب به عربی مغربی است و با آن عربی که ما می‌دانیم و می‌شناسیم فرق دارد. گرچه

ترکی مراجعه کردیم. دیدیم از آن هم چیزی فهمیده نمی‌شود. به ترجمهٔ فرانسه‌اش هم نگاه کردیم چیزی دستگیرمان نشد، و ناچار شدیم این جمله را مثل ترجمهٔ ترکی یا فرانسه‌اش ترجمه کنیم و بگذاریم. اما بعد معلوم شد که این کلمه «قوه» نبوده بلکه «قره» بوده، و قره در عربی به معنای بوزینه است. حالایی‌نید اگر در جمله‌ای «قوه» به جای «بوزینه» بیاید از آن جمله چه چیزی می‌شود فهمید. از این قبیل غلطها مقداری پیدا شد که در چاپ دوم تصحیح کردیم. کار سختی بود. من سه سال روی این ترجمه کار کردم، و چون خودم کتابخانهٔ مناسبی نداشتم، اغلب مجبور بودم برای استفاده از متون مختلف به کتابخانهٔ مجلس سنا، یا دانشکدهٔ حقوق بروم.

زرین‌کوب: پس در واقع شما متن را هم تصحیح و هم ترجمه می‌کردید.

گنابادی: بله، تقریباً. البته در دوران طلبگی باور نمی‌کردم کتبی که در مصر و آن طرفها چاپ می‌شود غلط هم داشته باشد... اما بعدها که عملاً شروع به کار کردم، دیدم که اصولاً این خط در هر کجا که می‌خواهد باشد، نمی‌تواند بدون غلط باشد.

زرین‌کوب: نکند که بعضیها از این حرف شما اتخاذ سند کنند که شما طرفدار دست بردن در خط فارسی هستید؟

گنابادی: نه، من با این کارها کاری ندارم. البته در دوره‌ای از گذشته سخت طرفدار تغییر خط بودم.

زرین‌کوب: طرفدار اصلاح خط، یا تغییر خط؟

گنابادی: سخت طرفدار تغییر خط بودم. معتقد بودم که ما هم باید از خط لاتین استفاده کنیم.

زرین‌کوب: آیا مسئلهٔ تعلیم الفبا به کودکان شما را به این نتیجه رسانده بود که خط فارسی باید تغییر کند؟

گنابادی: بله. اما بعدها دیدم که این کار سودی ندارد و عقیده‌ام سست شد. به طوری که می‌دانید نظریه‌های تعلیم و تربیت همیشه در حال تغییر و تحول است. مثلاً روزگاری معتقد بودند که باید همهٔ مواد درسی را برای کودکان آسان کرد. اما امروز این نظریه کهنه شده، و می‌گویند تا اندازه‌ای مشکل بودن دروس، باعث فعالیت و رشد فکری کودکان است. خط فارسی هم اگر بامتندهای صحیحی تدوین شود - که امروز نسبتاً این طور است - اشکالاتی را



کتاب و راهنمایی و تشویق آنها به مطالعه نوشته‌ام، اثری است که باشوق و علاقه نوشته‌ام، و اگر چه این کتاب به‌ظاهر کوچک است، اما با مطالعه و مراجعه به منابع مختلف تهیه شده، و هیچ محرکی هم غیر از شوق شخصی، در نوشتن آن نداشته‌ام. حتماً می‌دانید که در آن ایام، جوانها جز کتب درسی، چیز دیگری نمی‌خواندند.

زرین‌کوب: امروز هم اغلب همین‌طور است، و شاید هم این میراثی است که از مدارس قدیم مانده، که وقت شاگردان همدانش صرف مطالعهٔ سطح و متن می‌شد.

## دو کتاب غیر درسی

کتابی: درست است. در آن دوره کتابی جز کتاب درسی مطالعه نمی‌شد. در آن ایام در بنده تحولی پیدا شده، یعنی از عالم طلبگی و آخوندی برگشتم... یکی دو کتاب غیر درسی از قبیل «زنبیل» فرهاد میرزا و غیره به‌دستم افتاد، و مرحوم ادیب نیشابوری هم که در آن روزگار یگانه مشوق مطالعهٔ کتب غیردرسی بود، این تحول را در من به‌وجود آورد. مرحوم ادیب خودش اسامی کتب غیردرسی را به‌شاکرداش می‌داد، و آنها را راهنمایی می‌کرد که به کتابخانه‌ها بروند و این کتب را تهیه کنند و بخوانند، و همیشه تأکید می‌کرد که به‌کتاب درسی اکتفا نکنیم.

زرین‌کوب: در حال حاضر کتابی در دست تألیف یا ترجمه دارید؟

کتابی: حقیقت این است که این امر برای من هم مجهول است. شاید «کتاب‌العبر» را قبل از «مقدمه» نوشته باشد، یا اینکه بعداً فرصت نکرده نظریات علمی به‌آن وسعت را، در «کتاب‌العبر» پیاده کند.

حکیمی: بله، این کار مشکلی بود و وقت زیادی می‌خواست. اگر از روی کاری که دکتر عبدالعزیزالدوری براین مینا کرده قیاس کنیم، پیاده کردن نظریاتی که در «مقدمه» مطرح بوده در «العبر» يك عمر بسیار طولانی می‌خواست. از تحلیلی که دکتر عبدالعزیزالدوری کرده، این نتیجه گرفته می‌شود که نظرهای کلامی متکلمان وابسته به دستگاه خلافت از کیفیت اجتماعی و سیاسی دستگاه خلافت الهام می‌گرفته. مثلاً اگر می‌خواستند دربارهٔ قیامی نظر بدهند از جهت نفی یا اثبات آن، این مسئله را مطرح می‌کردند که اصولاً وجود دو خلیفه جایز است یا نه! اگر این‌خلدون می‌خواست دورهٔ تاریخ اسلامی را به‌این ترتیب بنویسد واقماً يك عمر خیلی طولانی می‌خواست.

زرین‌کوب: آقای کتابی، شما روی کدام يك از آثارتان - خواه ترجمه و خواه تألیف - باشوق و علاقهٔ تمام کار کرده‌اید، یعنی اگر کاملاً آزاد و در رفاه کامل مالی هم بودید، باز به‌همان اثر می‌پرداختید و اصولاً آیا چنین اثری دارید؟

کتابی: بله، همان کتاب کوچکی که در چهل سال قبل از این برای آشنا کردن جوانان به

این فرق زیاد نیست، اما وجود دارد. بنده فکر می‌کنم برای ترجمهٔ این کتاب، شما یا می‌بایست فرهنگ خاصی، مثلاً فرهنگ از تألیفات لغویون اندلسی را در اختیار داشته باشید، یا در کتب علمای اندلسی مانند ابن‌رشد، یا کتبی از قبیل «تفسیر قرطبی» ممارست کرده باشید. زیرا این کتاب تعبیرات محلی، و در واقع «ادبی محلی» فراوان دارد. جالب است که بدانیم شیوه و روش جنابالی در ترجمهٔ این کتاب چه بوده است.

## کتب اندلسی

کتابی: بنده کتب اندلسی و ادبیاتش را سابقاً خوانده بودم و تاندازه‌ای با این زبان آشنایی دارم، ولی چیزی که در ترجمهٔ این کتاب بیش از هر وسیله‌ای به‌من کمک کرده کتاب [لفت عربی به فرانسوی] دوزی (Dozy) است، و گاه از ترجمهٔ فرانسهٔ این کتاب هم استفاده کرده‌ام، که البته زیاد نیست. مقابلهٔ نسخه‌مختلف و مراجعه به‌مآخذ کتب دیگر هم تاندازه‌ای در ترجمهٔ این کتاب به‌من کمک کرده.

آیتی: استاد، اگر اجازه می‌فرمایید، می‌خواستم سؤال دیگری راجع به ابن‌خلدون مطرح کنم. در مقدمه‌ای که برای کتاب ابن‌خلدون نوشته‌اید، متذکر شده‌اید بسیاری از حرفها و نظریات این دانشمند اسلامی، در دوره‌های بعدی مورد توجه جامعه‌شناسان و متفکرین قرار گرفته. خیلی جالب است بدانیم که چرا خود ابن‌خلدون، «کتاب‌العبر» خود را بر مبنای نظریاتی که در «مقدمه» مطرح کرده نوشته؟

**کتابداری:** اصلاً، اینکه نخوانم یا نویسم مطرح نیست، چون که خواندن و نوشتن برای من عادت است که نخواهم توانست ترکش کنم. الان، در حالی که مریضم، و دگر قنغن کرده چند ساعتی بعد از غذا نه چیزی بنویسم و نه کتاب بخوانم، نمی‌توانم دستور پزشک را رعایت کنم. و غیر از این، اصلاً من در زندگی سرگرمی دیگری ندارم، و در حال حاضر اگر زندگی کاملاً مرفهی هم داشتم باز همین کار مطالعه متون و کتب ادبی فارسی را دنبال می‌کردم، چون دیگر در این کار غرق شده‌ام. من متون و کتب ادبی را از دو جنبه مطالعه می‌کنم: یکی از جنبه لفظی و دستور و لغت، و دیگر از جنبه محتوی. البته کتب ادبی فارسی از لحاظ محتوی کمتر مطالعه شده، که خود شما یکی از پیشقدمان این کار هستید، و اشخاص دیگری هم، مانند آقای دشتی، در این باره آثار جالب توجهی به وجود آورده‌اند. به عقیده بنده، دیگر ما از مرحله مطالعه در الفاظ گذشته‌ایم، و امروزه باید به محتوی ادبیات فارسی پرداخت، و این فرهنگ درخشان را از لحاظ محتوی آن شناخت. ولی ما از محتوی رد می‌شویم و بیشتر به جنبه لفظی و دستوری آن می‌پردازیم. دواوین شعرا، از لحاظ اینکه تمام آداب و رسوم و سنن گذشته ما در آنها منعکس است، بسیار جالب توجه است، و باید از این لحاظ هم مورد مطالعه قرار بگیرد.

**زرین کوب:** آقای کتابداری، شخصاً دوست دارید که روی کدام نویسنده، کدام شاعر، یا مخصوصاً روی کدام متن کار کنید؟

**کتابداری:** در مرحله اول دلم می‌خواست روی «شاهنامه» مطالعه کنم، اما دیگر این فرصت نیست. من سبکهای دیگر، از قبیل هندی و غیره را نمی‌بینم، و بیشتر علاقه دارم به شعر خراسانی و نثر خراسانی و شعر و نثر قرن چهارم و پنجم بپردازم. من هیچ علاقه‌ای به ادبیات دوران انحطاط ندارم.

### دوران انحطاط

**زرین کوب:** فرمودید «دوران انحطاط». منظورتان چیست؟

**کتابداری:** مثلاً دوران معقول، مثلاً شعر و نثر دوران صفویه.

**زرین کوب:** شما اینها را دوره انحطاط می‌دانید؟

**کتابداری:** بله.

**آیتی:** پس نظر شما نسبت به صائب چیست؟

**کتابداری:** اشعار صائب خوب است، ولی هرگز به غزل سعدی یا حافظ نمی‌رسد. دیروز یکی دو شعر هم از جامی خواندم که راستش را بخواهید هیچ خوشم نیامد، حتی بدم آمد. این شعرها ست بودند.

**زرین کوب:** بفرمایید که طرز بیان شما را نپسندیدید، یا فکرش را؟

**کتابداری:** فکر را که همه از دیگران می‌گیرند، او سبک را هم گرفته، اما در تقلید موفق نیست.

**آیتی:** منظورتان غزلهای جامی است؟

**کتابداری:** بله.

**احمد سمیعی:** جناب آقای کتابداری، محضر مرحوم ادیب نیشابوری در کجا بود؟

**کتابداری:** مرحوم ادیب نیشابوری در مدرسه نواب مشهد درس می‌داد. هنوز هم این مدرسه باقی است. مدرسه به سبک مدارس قدیم بود، و ایشان در این مدرسه دو حجره داشتند و بابت تدریس در این مدرسه، غیر از چیز مختصری که مدرسه به ایشان می‌داد، و «وظیفه» ای هم از آستانه به ایشان پرداخت می‌شد، یعنی حق التدریس هم از آستانه می‌گرفتند. ایشان در این مدرسه یک درس عمومی داشتند که از ساعت نه صبح شروع می‌شد و تا ظهر طول می‌کشید، و دو این مدت سه کتاب را تدریس می‌کردند: کتاب «شرح نظام» در صرف، «معنی» در صرف، نحو، و «معقول» در معانی و بیان، و صبح و عصر هم عده‌ای از طلاب که ذوق ادبی و شعری داشتند از او درس خصوصی می‌گرفتند، او این درسهای خصوصی را در اتاق خودش می‌داد، و در این درس، اغلب کتابهایی مانند «مقامات حریری» و «مقامات بدیع الزمان»، و «معلقات سبع» و «منظومه» و «عروض» و غیره را تدریس می‌کرد. آن وقتها کتاب فراوان نبود، و تهیه دواوین شعرا برای طلاب واقماً کار مشکلی بود. اما مرحوم ادیب حافظه عجیبی داشت، و اغلب کتب را از حفظ برای ما شرح می‌داد و درباره عروض و ادبیات بحث می‌کرد و از ما هم می‌خواست در این باره جنگ درست کنیم و بحث کنیم. ترتیب مدارس قدیم چنین بود که مدرس یک مدرسه، فقط در انحصار

طلاب همان مدرسه نبود، شاگردان مدارس دیگر هم می‌توانستند از او استفاده کنند، و هیچ مانعی در این راه نبود. حتی بعضی از اساتید در منزلشان درس می‌دادند، مثل مرحوم آقا بزرگ حکیم که شاگردان مدارس و اساتید مختلف را در خانه‌اش می‌پذیرفت، و اغلب برای این دروس خصوصی هم چیزی از طلبه نمی‌گرفتند، و اما خصوصیت محضر مرحوم ادیب نیشابوری در این بود که طلاب در بحث و سؤال آزاد نبودند، اما اساتید دیگر این اجازه را می‌دادند. مرحوم ادیب سه ساعت متوالی حرف می‌زد، بی آنکه طلاب اجازه سؤال داشته باشند. او می‌گفت: هر سؤالی، هر فکری که به نظر شما می‌رسد پیش‌بینی شده است؛ اگر در آخر درس دیدید سؤالی بی جواب مانده، می‌توانید بپرسید. و واقماً هم درباره یک صفحه درسی که می‌داد، بیش از ده برابر خود متن آیه قرآن و حدیث و شعر فارسی و عربی و مثل و حاشیه می‌گفت، و تقریباً جای تاریکی باقی نمی‌گذاشت؛ او حافظه عجیبی داشت.

### شاگرد آزاد

**زرین کوب:** به طوری که از فرمایشات شما استنباط می‌شود، آن وقتها شاگردان آزاد بودند از محضر هر استادی که بخواهند استفاده کنند، که از این راه چیز محسوسی هم به حقوق مادی مدرس اضافه نمی‌شد. و یگانه مشوق آن اساتید، فقط استقبال بود که طلاب از درس آنها می‌کردند. حالا بد نیست این مطلب را بحث کنیم که روشهای قدیم، که سبب می‌شد شوق تحصیل در طلاب برانگیخته شود، و همین امر هم به نوبه خود سبب می‌شد که مسئله تدریس برای استادان فقط کاری از قبیل اسقاط تکلیف نباشد، تا چه حد قابل تطبیق است با دانشگاههای امروز و باروشهای جدید امروزی؟ آقای کتابداری، آیا به نظر شما صحیح است که امروز هم در دانشگاهها چنین روشی دنبال شود، یعنی در دانشگاهها کرسیهای آزاد به وجود بیاید و شاگردان در استفاده از محضر هر کدام از اساتید که خواسته باشند، مختار باشند، و «پوآن» و «گرید» و درجه استادی هم بسته به استقبال و استفاده شاگردان از محضر و جلسات درس این اساتید باشد؟

**سمیعی:** آقای کتابداری، اجازه بفرمایید من قبلاً چیزی اضافه کنم و بعداً سر کار جواب بدهم. من گمان می‌کنم که شیوه‌ها و روشهای قدیمی تدریس به‌موجود فکری میدان نمی‌داده، زیرا در محضر اساتید قدیم، هر طلبه‌ای حق اظهار نظر و انتقاد داشت، و می‌توانست از همان بای‌بسم‌الله



شروع به سؤال و انتقاد کند، و در واقع جلسات درسی آن زمان، جلسات زندهٔ مباحثه و مناظره بوده، و هیچ مانعی در راه پرورش روح انتقادی طلاب وجود نداشته است. پس چطور می‌شود نظر کسانی را قبول کرد که عقیده دارند شیوه‌های قدیمی تدریس - که امروز کاملاً منسوخ شده است - جمود فکری ایجاد می‌کرده است؟

**گنابادی:** آن بحث و مناظره، اغلب در حدود مطالب کتاب خاصی که تدریس می‌شد انجام می‌گرفت، و کمتر استادی بود که بتواند دامنهٔ بحث و مناظره را به خارج از این حد بکشاند، و اصولاً، جز در چند مدرسه بیش از یکی دو استاد صاحب‌نظر وجود نداشت، و بقیه اشخاص بودند که کمی بیشتر از طلاب درس و کتاب خوانده بودند، و اطلاعاتی بیش از آنچه در آن کتابها خوانده بودند نداشتند، و به همین سبب فرصت سؤال خارج از حدود متن درسی، به‌طالاب نمی‌دادند.

**سعیدی:** پس مثل دانشگاه فعلی خودمان بود!

**گنابادی:** بله، تقریباً. مثلاً بیش از دویست نفر از سیمصد شاگرد مدرسهٔ فاضل‌خان - که من هم در آنجا درس می‌خواندم - اشخاصی بودند که خانه و زندگی داشتند، و فقط برای گرفتن «وظیفه» ای اسشان جزو شاگردان مدرسه بود، و اغلب رنک اینها را در مدرسه نمی‌دیدیم. اینها بیشتر جزو دار و دستهٔ مثلاً فلان مجتهد بودند و به‌منظورهای خاصی مورد عنایت بودند.

البته استفاده از بعضی جنبه‌های شیوهٔ قدیمی تدریس - و نه همه‌اش - یعنی آزاد بودن بحث و انتقاد در جلسات درسی بسیار خوب است، و این نظریه امروز طرفدارانی هم دارد، و اگر امروز مدارس عالی ما شاگردان خوبی بیرون نمی‌دهند، دلیل بر این نیست که وضع مدارس عالی در همه‌جای دنیا همین‌طور باشد. شیوه‌ها و روشهای قدیمی تدریس چیزی ناشناخته‌ای نیست، و در بسیاری از جاهای دنیا از جنبه‌های مفید آن استفاده می‌شود.

**سعیدی:** منظور بنده هم همین است: حالا که در دیگر جاهای دنیا از شیوه‌ها و روشهای قدیمی تدریس ما اقتباس و استفاده می‌شود، چرا خود ما هم این کار را نکنیم؟

**گنابادی:** بله، این کار را خود ما هم باید بکنیم.

**زرین کوب:** شاید مسئله مربوط به تکنیک دیگری باشد. امروزه در ایران، هدف اغلب شاگردان از

تحصیلات عالی، به دست آوردن لیسانس و گواهی دکتری است، که گمان نمی‌کنم در قدیم هم این طور بوده باشد. یعنی اگر کسی نمی‌توانست از خودش عالمی بسازد، اگر هم مدرک یا جوازی می‌گرفته، آن جواز و مدرک به هیچ دردش نمی‌خورده، و حضور در محضر یک عالم به‌تنهایی دلیل بر این نبوده که این شخص واقعاً به یک مرحلهٔ علمی رسیده. البته امروز هم مثل گذشته، دانشجویانی هستند که واقعاً دنبال علم هستند و به همین سبب هم اهل بحث و تحقیق و مطالعه‌اند. اما به‌طوری که استاد گنابادی هم فرمودند، همهٔ دانشجویان قدیم هم دنبال علم و اهل بحث و تحقیق نبوده‌اند، و بیشترشان چون کار دیگری نداشتند به‌مدارس می‌رفتند. نمی‌دانم این حکایت را شنیده‌اید؟ می‌گویند: شیخی در محضر شریعتداری که مدرس «شرح لمعه» بود، درس می‌خواند. پس از مدت مدیدی، پس از ده، پانزده سال، شیخ همچنان توی «شرح لمعه» بود تا اینکه پر آقا - پسر شریعتدار - بزرگ می‌شود و پسرش هفده، هجده سالگی می‌رسد، و آقا که دیگر پیر شده بود، تدریس «شرح لمعه» را به پسرش واگذار می‌کند، و شیخ هم به‌تصصیل «شرح لمعه» در مکتب آقا زاده ادامه می‌دهد. پنج، شش سالی هم از این قضیه می‌گذرد تا اینکه پر آقا به سن دمامادی می‌رسد و عروسی می‌کند و یکی دو سال بعد صاحب پسری می‌شود. یک روز، این پسر بچه، داشت آن دور و ور بازی می‌کرد. شیخ که هنوز مشغول تحصیل «شرح لمعه» بود بچه را به آقا نشان می‌دهد و می‌گوید: کی باشد که «شرح لمعه» را خدمت آقا کوچولو تحصیل بکنیم؟ همان‌طور که استاد گنابادی فرمودند، واقعاً منظور عمده‌ای فقط وقت گذرانی بوده، و امروز هم همین‌طور است.

### سال‌ها از سی سال پیش

**گنابادی:** بله... مرحوم ادیب نیشابوری هم که همین متون را درس می‌داد، طلبه‌ای داشت که «بربری» [از ساکنان سرحد افغانستان] بود و از سی سال پیش در محضر ایشان همان متون را درس می‌گرفت، و مرحوم ادیب لقب «ادله‌قدم» [دلایل قدیم بودن عالم] را به او داده بود.

**حکیمی:** آقای گنابادی شما که پس از تحصیلات دورهٔ طلبگی و استفاده از دروس مرحوم ادیب نیشابوری، به فکر پیدا کردن متن، برای آموزش آسانتر و کوتاهتر افتادید، آیا هیچ فکر کرده‌اید که باید راهی هم برای تلخیص کتابهایی که در حوزه‌ها تدریس می‌شود و کوتاهتر کردن مدت آموزش آنها پیدا کرد، و آیا فکر می‌کنید که آن کتابها باید عوض

شود، یا معتقد هستید که همان کتابها بهترین وسیلهٔ تعلیم در حوزه‌ها است؟

**گنابادی:** چرا... وقتی در مدرسهٔ فاضل‌خان درس می‌خواندم و با مطبوعات آشنایی پیدا کرده بودم و مرحوم ادیب را شناخته بودم، به این فکر بودم و چند طلبهٔ هم‌فکر هم پیدا شدند و حتی در این باره شروع به‌مبارزه کردیم و شبانه‌بخش کردیم. اما فایده‌ای نداشت جز اینکه تکفیرمان کردند و از مدرسه هم اخراج شدیم. اما بعدها، پس از اینکه با کتبی که در مصر و بیروت، توسط دانشمندان آنجا در همین زمینه‌ها تألیف و چاپ می‌شود آشنا شدم، دیدم لزومی به تغییر این کتب و تألیف کتب تازه نیست، چون که امروزه، بهترین نوع این کتابها با شیوه‌هایی بهتر، و به‌شکلی آسانتر و ساده‌تر و کوتاهتر توسط دانشمندان مصر و بیروت تألیف و چاپ شده، و در دسترس همه است، و باید توجه داشت که این دانشمندان، از کتب قدیمی ما هم استفاده کرده‌اند، به‌طوری که مشکل به‌نظر می‌رسد در کتب قدیمی ما - که در حوزه‌ها تدریس می‌شد چیزی بتوان یافت که در کتب جدیدی که در مصر و بیروت

بمجاوب رسیده نباشد، مگر اینکه اشخاصی مایل باشند آن کتبر، برای تحقیق و مطالعه بیشتر بخوانند.

**حکیمی:** مشکل کار این است که بعضی از کتبی که در مدارس قدیمه تدریس می‌شود، جنبه سنتی پیدا کرده. مثلاً بر «الفیه» ابن‌مالک، هم‌این عقیل و هم سیوطی شرح نوشته‌اند که «شرح ابن‌عقیل» به مراتب آسانتر و روشنتر و مفصلتر از «شرح سیوطی» است، اما رسم بر این است که حتماً باید «شرح سیوطی» خوانده شود.

## افتخار شاگردی

**سمیعی:** آقای گنابادی، بنده یک سال افتخار همکاری - بهتر است بگویم افتخار شاگردی - شما را در سازمان لغتنامه دهخدا داشتم و از نزدیک شاهد بودم و می‌دانم که شما تاجچه حد در تنظیم این کتاب ذی‌سهم هستید. امامت‌سافانه کوششهای شما و سهم شما در تنظیم این کتاب، چنان که باید در خارج منعکس نشده. می‌خواستم از زبان خودتان بشنوم که از آغاز تا حال سهم شما در «لغتنامه» چه بوده و چه کیفیتی داشته، و خواهش می‌کنم در اینجا دیگر شکسته نفسی نفرمایید. چون حقیقتی هست که باید برای جامعه ادب دوست ایران که به این کتاب مراجعه می‌کند، و در آینده هم خواهد کرد، روشن شود.

**گنابادی:** خیلی متشکرم از حسن ظن جنابعالی. اگر سابقه کار مرا در تنظیم «لغتنامه» خواسته باشید، باید عرض کنم از همان روز اولی که خدمت مرحوم دهخدا رسیدم، و ایشان [فرهنگ عربی به فارسی] «منتهی‌الارب» را بمن دادند که فیش کنم، همکاری من در «لغتنامه» شروع شد. مرحوم دهخدا می‌گفت که در طی چهار سال سه میلیون لغت فیش کرده. من در طی دو سال یک میلیون فیش تهیه کردم. و غیر از نیمی از «منتهی‌الارب» - که متن اصلی لغت عربی به فارسی مرحوم دهخدا بود - از متون ادبی فارسی تمام «کلیات سعدی»، تمام «خسبه نظامی»، «تاریخ قم»، «فارسانامه ابن‌بلخی»، «تاریخ بخارا» و مقداری از «مثنوی» و «شاهنامه» فردوسی و لغات محلی‌شوشتر (نسخه خطی کتابخانه دهخدا)، «انیس‌الطالبین» بخاری (نسخه خطی کتابخانه مؤلف)، لغات محلی گناباد و مشهد (از یادداشتهای خودم) و ترجمه «محاسن اصفهان» را هم فیش کردم، که کسانی که آنجا کار می‌کنند این را می‌دانند، و فعلاً اخبارش هفت نفر دیگر را هم اذیت می‌کنم. همچنین حرف «ذ» را با خود مرحوم دهخدا تنظیم کردیم و حرف «ط» و

چند جلد از حرف «الف» را نیز تنظیم کردم. امروز که به مجلدات «لغتنامه» و کارهای خودم نگاه می‌کنم، حقیقت این است که گاه از خودم می‌پرسم: یک آدم چطور می‌تواند این همه کار کند؟ که البته امروز دیگر نمی‌توانم مثل گذشته کار کنم. دیگر شکسته‌شده‌ام و زود خسته می‌شوم.

**سمیعی:** آقای گنابادی، درباره «لغتنامه» و شیوه تنظیم آن انتقاداتی شده، گویانکه همه هم آن را اثر باارزشی می‌دانند. ماهم هر روز با این کتاب سروکار داریم، حتی به‌عنوان کشف‌الابیات هم اغلب به این کتاب مراجعه می‌کنیم، استفاده‌های فراوان دیگری هم از آن برده‌ایم و می‌بریم، و باید قبول کنیم که در مورد اعلام معارف اسلامی هم این کتاب مرجع بسیار جامعی است. بنده می‌خواستم اگر نواقصی در این کتاب است، آن را از زبان خودتان بشنوم. و تصدیق می‌فرمایید که روشن شدن عیوب و نواقص فعلی این کتاب، سبب خواهد شد که چاپهای بعدی آن بهتر باشد.

**گنابادی:** جنابعالی که وارد هستید. حتی کارهای کوچک را هم امروزه نمی‌شود بدون مواجه شدن با خرده‌گیری و انتقاد انجام داد. پس نباید انتظار داشت که کاری به این عظمت، کتابی که تمام لغات فارسی و عربی، و اعلام اشخاص و اماکن در آن جمع است، با انتقاد روبه‌رو نشود، و به‌نظر بنده پاره‌ای از انتقادات وارد است، مخصوصاً در مورد مجلدات اول که ناهماهنگیهای زیاد دارند، و در شرح حال اشخاص هم گرچه چندین صفحه نوشته شده، اما بدون تحقیق کافی بوده و فقط نقل است، و معایب دیگری هم وجود دارد که در آن دوره اجتناب‌ناپذیر بود. مثلاً درباره لغات متون فارسی، آنجا که فیش کردن متنی مشکل بود، مرحوم دهخدا به‌معنی کردن لغات مشکل آن اکتفا می‌کردند، که به‌نظر من عجیب می‌رسید، لغات در حال تحول هستند و از لحاظ معنسی و شکل تغییراتی پیدا می‌کنند که باید همه فیش می‌شد، و من سعی می‌کردم اغلب ترکیبات و مصادر مرکب را هم فیش کنم. مرحوم دهخدا از سختگیری من زیاد خوش نمی‌آمد، و حق هم داشت زیرا اگر من هم می‌خواستم همان‌طور که حق است به‌کار ادامه دهم، شاید هنوز هم سرگرم تهیه فیش بودم، و بدون شک همه عمر من هم برای این طرز کار کفاف نمی‌داد - و انجام این کار به‌عده نسلهای بعدی می‌افتاد. با وجود نواقصی که این کتاب دارد، در مقایسه با کتب دیگری که در این زمینه تدوین شده، کار عظیمی است و نواقص آن در آینده بر طرف خواهد شد و همیشه به‌عنوان یک‌مآخذ جامع

مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

**سمیعی:** آقای گنابادی، آیا از تجربیاتی که در «لغتنامه» به‌دست آورده‌اید - چه مثبت، چه منفی - در کار جدیدتان در بنیاد فرهنگ ایران استفاده می‌کنید؟ چه شیوه‌ای در کار تدوین «فرهنگ تاریخی زبان فارسی» دنبال می‌شود؟

**گنابادی:** البته، کار بنیاد فرهنگ اساسی‌تر و علمی‌تر است. در «لغتنامه» بیشتر به توضیح لغات مشکل و نامفهوم توجه شده در صورتی که در بنیاد فرهنگ به‌ریشه‌های تاریخی، و به تحول لغت، از روزی که وارد اولین متن فارسی شده تا امروز، توجه می‌شود. این کار بسیار مشکل و جدی است، زمان بسیار می‌خواهد، به‌طوری که تا امروز فقط چهارده متن - از متون تا آخر قرن چهارم - فیش شده، و به این ترتیب چند سال بعد از ما خواهند توانست ادامه این کوشش را به زمان فعلی برسانند.

**زرین‌گوپ:** مشکلی که در کار فیش کردن کتابها بسیار اساسی است، اطمینان فیش‌کننده است بر متن! از کجا می‌شود به این متنها بازاری، یا شبه بازاری اطمینان داشت؟ و چگونه می‌شود آن استعمالها را ملاک تحول زبان فارسی قبول کرد؟ من نمی‌دانم در کاری که بنیاد فرهنگ در پیش گرفته، باین مشکل چه می‌کند؟

**گنابادی:** در بنیاد فرهنگ، تا آنجایی که امکان دارد، سعی می‌شود مطمئنترین نسخه‌ها و چاپها فیش بشود. اما همان‌طور که فرمودید، هیچ اطمینانی نیست که یک لغت، واقعاً همانی است که نویسنده نوشته، یا اینکه کاتب در آن دست برده.

## متون انتقادی

**زرین‌گوپ:** مشکل این است که متون انتقادی که روی موازین علمی تهیه شده باشد، در ایران بسیار کم است. شاید متونی باین مشخصات بیش از چند کتاب معدود نباشد، مثل کارهای مرحوم قزوینی، مرحوم فروزانفر، آقای مینوی و یکی دوفتر دیگر از استادان جوانتر امروز. البته حالا دیگر هر کسی می‌تواند کتابی چاپ کند و پشت جلدش بنویسد این متن به کوشش و اهتمام فلان کس تهیه شده... اما این آثار به‌معنی واقعی و علمی کلمه، متون انتقادی نیستند. باین کیفیت چطور می‌شود از روی این کتب، که احتیاطهای لازم در آن به‌کار نرفته، بانسخ دیگر درست مقابله شده، شجره‌النسب آنها فراهم نشده، و از راه مطالعه شجره‌النسب آنها به نزدیکترین نسخه‌ای که از

در «برهان قاطع»، و شرح مختصری دربارهٔ پاره‌ای از قواعد زبان فارسی در «المعجم» و جز اینها چیز مهمی وجود نداشت. پس از مشروطیت و تأسیس مدارس جدید دستور زبان فارسی مورد توجه قرار گرفت و کسانی با مطالعه گرامرهای خارجی کتابهایی در این زمینه نوشتند، و دربارهٔ اصول زبان فارسی به سبک دستورهای خارجی، و گاه به تقلید از عربی و فرنگی چیزهایی نوشتند. اما همان‌طور که فرمودید، هیچکدام اینها احتیاجات امروزی را رفع نمی‌کند. اصولاً باید دستور زبان فارسی رادو قسمت کرد: دستور تاریخی، که مربوط می‌شود به متون قدیمی، و دستور امروزی. تدریس دستور تاریخی در مدارس لزومی ندارد، مگر در موقع خواندن متون قدیمی که باید به آن اشاره شود. اما دستور امروزی باید از زبان معاصر و زندهٔ امروز گرفته شود، و در این راه باید روزنامه‌ها و مجله‌های معاصر مطالعه شود تا مشکلاتی که نویسندگان امروز با آن روبه‌رو هستند روشن شود، و با همین روش دستوری نوشته شود که طرز درست نوشتن و درست حرف زدن را به شاگردان مدارس و جوانان بیاموزد. تردیدی نیست که تحقیقات آقای دکتر خانلری دربارهٔ دستور تاریخی و دستور آموزشی مدارس نسبت به دیگر کتابهای دستور علمی تر است.

زرین‌کوب: مسئله‌ای که در این مورد وجود دارد این است که واقعا کتابهای فعلی دستور زبان فارسی، به‌ما یاد می‌دهند که مثلا چطور یسبک «گلستان»، یا یسبک بلعی چیز بنویسیم، اما به‌ما یاد نمی‌دهند که چطور به‌زبان امروز حرف بزنیم و درست بنویسیم، و اگر قرار باشد کتابهای دستور زبان، باشواهد شعری قداماً و نمونه‌های اشعار قدیمی نوشته شود، شاگردان از آن چیزی یاد نخواهند گرفت.

گنابادی: دستور دو مرحله دارد: یکی مرحلهٔ زبان، و دیگر مرحلهٔ ادبیات. منظور ما از تدریس این همه متن و نظم و نثر و دستور در مدارس، این است که شاگردان زبان ادب و ادبیات فارسی را یاد بگیرند و از این کار هم باید دو نتیجه بدست بیاید: یکی اینکه شخص خطیب خوبی شود، و دیگر اینکه نویسندهٔ خوبی باشد. متأسفانه باین همه درس، این دو نتیجه بدست نمی‌آید. می‌شود دستور را طوری نوشت که از روی قواعد آن، نتایجی که عرض کردم گرفته شود. مثلا چندین سال است می‌گوییم به‌کار بردن وجه و سنی در فارسی درست نیست، اما باز هم به‌کار برده می‌شود. چرا؟ برای اینکه دستورها به‌شکل آموزنده‌ای نوشته نمی‌شوند. دستوری که برای زبان معاصر و

دست مؤلف اصلی آنها بیرون آمده نزدیک شده‌اند، لغت قابل اطمینانی درست کرد؟

گنابادی: کاملاً درست است، اما چاره چیست؟ حتماً «شاهنامه» ای را که در مسکو چاپ شده دیده‌اید، و ملاحظه فرموده‌اید با تمام سعی و دقتی که در این کتاب به‌کار رفته، چقدر غلط دارد.

### رستم و سهراب

زرین‌کوب: بله. من الان به‌مناسبتی دارم داستان رستم و سهراب را از روی این «شاهنامه» می‌خوانم. واقعا خیلی عیب دارد، و بدون مبالغه در هر سه، چهار صفحه‌ای اقالا پنج، شش غلط دارد. در غالب این چاپهای انتقادی و شبه انتقادی توجه کافی به‌هدف اصلی که در کار هست نمی‌شود. به‌گمان من هدف هر چاپ‌کنندهٔ این قبیل متون باید این باشد که نسخه‌ای که او چاپ می‌کند، نزدیکترین نسخه باشد به آن چیزی که از دست مؤلف اثر بیرون آمده. برای توفیق در این کار هم باید روش علمی و قواعد خاصی دنبال شود. اما متأسفانه امروز، معمولاً قدیمترین نسخه، به‌معنای نزدیکترین نسخه به شکل اصلی اثر قبول می‌شود، و این نسخهٔ قدیمی در متن، و نسخ دیگر هم در حواشی به‌چاپ می‌رسد، و هر چقدر هم نسخ دیگری که در حواشی از آنها استفاده می‌شود بیشتر باشند، دلیل بردقت بیشتر فراهم آورندهٔ کتاب‌شمرده می‌شود. اما از کجا معلوم که قدمت یک نسخه دلیل بر اصالت آن است؟ و احتمال این هست که گاه، نسخه‌ای که چندان هم قدمت ندارد، خیلی جلالتزاده‌تر از یک نسخهٔ قدیمی باشد.

سعیدی: آقای گنابادی، می‌دانیم که شما دربارهٔ دستور زبان فارسی خیلی تحقیق و مطالعه کرده‌اید، و دربارهٔ بعضی از کتب دستور هم انتقاداتی نوشته‌اید. می‌خواستم نظر شما را در بارهٔ کتابهای دستور - که تا امروز به چاپ رسیدند بدانم. دیگر اینکه فکر می‌کنم هنوز کتاب دستوری دربارهٔ زبان زنده و امروزی فارسی نوشته نشده. آیا شما در این زمینه برنامه‌ای ندارید؟

گنابادی: دستور زبان فارسی رشته‌ای است که عمر زیادی ندارد، و در واقع پس از مشروطیت و تأسیس مدارس جدید دستور زبان فارسی به عنوان یک درس به‌مدارس راه یافت، و قبل از آن کسی به دستور زبان فارسی توجهی نداشت و در عوض صرف و نحو عربی مورد توجه بود و تدریس می‌شد، و جز مقدمه‌های کوتاه

ادبیات امروز نوشته می‌شود، باید از روی احتیاجاتی باشد که در کتابهای امروز و زبان امروز وجود دارد. همان‌طور که آقای دکتر زرین‌کوب فرمودند، دستورهای فعلی، دستور زبان بیهقی و «شاهنامه» و بلعی است، در صورتی که امروزه زبان فارسی خیلی توسعه پیدا کرده.

### چاره چیست

زرین‌کوب: خوب، چاره چیست؟ اگر از علما و تحصیلکرده‌های قدیم بخواهیم دستور بنویسند، کتاب «معنی» [«معنی‌اللیب» ابن‌هشام انصاری] را در نظر می‌گیرند، اگر هم از تحصیلکرده‌های امروزی بخواهیم، گرامرهای خارجی را ملاک قرار می‌دهند، در صورتی که باید حاجت زبان فارسی و آن چیزهایی که حاجت مردم فارسی - زبان است ملاک شناخته آید و در نظر گرفته شود. این مسئله مهم نیست که سند و مستدالیه و ضمیر چیست. اینها مسائل نظری است و مثنی اصطلاحات. اما مسئله مهم این است که ببینیم غلطهایی که امروزه مردم در گفتن و نوشتن مرتکب می‌شوند کدام است، و چطور می‌شود که بعضی اوقات این غلطها ممکن است باعث سوء تفاهم بشوند. البته بعضی چیزها هست که





پیدا کردن معادل صحیح برای اصطلاحات علمی است، که البته اشخاصی در این راه روش‌هایی پیش گرفته‌اند و گویا فرهنگستان هم در نظر دارد به این وضع سروسامان بدهد و غیر از این، عده‌ای صاحب‌نظر هم هستند که ممکن است مستقیماً در فرهنگستان دست‌اندرکار نباشند، اما نظریاتشان می‌تواند خیلی مفید باشد. تاحدی هم این نظریات در مطبوعات منعکس شده است. می‌خواستم که در این باره نظر استاد پروین گنابادی را بدانم.

گنابادی: درباره ترجمه کتب علمی، باید به عرض برسانم که امروز با مفاهیم علمی جدیدی روبه‌رو هستیم که قبلاً آنها را نداشتیم.

سمیعی: شاید هم داشتیم و حالا دیگر کهنه‌شده، یا فراموش شده.

گنابادی: البته نمی‌شود گفت که اصلاً نداشته‌ایم. به‌رحال، در این باره نظریاتی وجود دارد. مثلاً در مورد اصطلاحات جدید طبی، اگر بشود تمام لغات و اصطلاحات کتاب «هدایة المتعلمین فی الطب» و آثار و نوشته‌های ابن‌سینا و دیگران را فیش کرد و در دسترس قرار داد، برای کسانی که دست‌اندر کار ترجمه کتب طبی و پیدا کردن اصطلاحات علمی آن هستند، بسیار مفید خواهد بود. لغات و اصطلاحاتی وجود داشته که امروزه فراموش شده‌اند و مرده محسوب می‌شوند، اما می‌شود اینها را از نو زنده کرد و به‌کار گرفت، و از روی آنها ترکیبات و اصطلاحات جدیدی در زبان فارسی به وجود آورد.

سمیعی: این کار باید با چه شیوه و روشی دنبال شود؟ مثلاً طبیعی می‌خواهد کتابی درباره انگلشناسی ترجمه کند، آیا پیدا کردن لغات و اصطلاحات جدید کار این طیب است، یا باید مثلاً فرهنگستان یا محققین دیگری کتب قدیمی طبی را مطالعه و مقابله کنند و واژه‌نامه‌ای با تعریف کامل به‌وجود بیاورند که در اختیار مترجمین این‌گونه کتابها قرار بگیرد؟ چونکه این‌کاره کار طیب نیست.

گنابادی: درست است. این کار را باید فرهنگستان یا مؤسسه علمی دیگری انجام بدهد. باید کتب علمی قدیم و جدید مطالعه و مقابله شود، اصطلاحات و لغاتش جمع‌آوری شود، و پس از آن آنها را جرح و تعدیل بکنند و ببینند چه لغات و اصطلاحاتی داشته‌ایم که امروز می‌شود از آنها استفاده کرد، و چه چیزهایی را نداریم که می‌شود با استفاده از اصطلاحات قدیمی آنها

راساخت و متداول کرد.

چند هفته قبل من مریض بودم و به‌دکتر مراجعه کردم. ایشان مقاله‌ای ترجمه کرده بود و دنبال يك اصطلاح فارسی می‌گشت که به معنی «تغییر دهنده انقباض و انبساط» به‌کار برود. چون می‌دانست من با لغت سروکار دارم، از من خواست اصطلاحی به این معنی برای من پیدا کنم. فوراً چیزی به‌منظرم نرسید. اما در راه یادم آمد که در کتاب «هدایة المتعلمین» «بست و گشاد» به‌جای «انقباض و انبساط» به‌کار برده شده. بعد دیدم این «بست و گشاد» به‌جای «انقباض و انبساط» درست است، اما باید پسوند یا ماده مضارعی داشته باشد که معنی «تغییر دهنده» را بدهد. بعد یادم آمد که در همان کتاب، «منش‌گردا» به‌جای «حالت‌تھوع» به‌کار برده شده، که «گردا» صفت فاعلی است از فعل گردیدن و تغییر کردن و تغییر دادن، و به این ترتیب «منش‌گردا» می‌شود «تغییر کردن طبیعت». فکر کردم که اگر صفت فاعلی «گردا» را پس از «بست و گشاد» بیاوریم، و بگوییم «بست و گشاد گردا» این اصطلاح می‌تواند به معنی «تغییر دهنده انقباض و انبساط» به‌کار برده شود. به‌خانه که رسیدم به‌دکتر تلفن کردم و نظرم را گفتم. او هم پسندید. البته می‌شود از چنین روشهایی استفاده کرد و اصطلاحاتی به وجود آورد. اما در مورد علوم جدید، مثلاً علوم فضایی، مشکل به نظر می‌رسد که بشود در زبانهای شرقی اصطلاحات دقیق و کاملی به وجود آورد. به طوری که مثلاً گاه فرانسویها مجبور می‌شوند اصطلاحی را که در انگلیسی به وجود آمده عیناً به‌کار ببرند، یا مشابه آن را بسازند. اصلاً فرهنگستان برای همین کارهاست، و اگر قرار باشد هر کس به‌سلیقه خود اصطلاح و لغت بسازد، ممکن است برای يك مفهوم ده اصطلاح ساخته شود و هرج و مرج به‌وجود بیاید. من خبردارم که فرهنگستان مصر تصمیم گرفته بود این کار را انجام بدهد.

## وظایف الاعضاء

سمیعی: مسلم است که این کار، یا باید به‌وسیله فرهنگستان یا دستگاه و مؤسسه خاصی انجام شود. اما روشی که در این کار دنبال‌خواهد شد، باید مشخص شود. مثلاً درباره اصطلاحاتی که جنبه بین‌المللی دارد مثل «فیزیولوژی» - عده‌ای معتقدند که باید همان «فیزیولوژی» را به‌کار برد، و عده‌ای دیگر معادل عربی این اصطلاح را بیشتر می‌پسندند. می‌گویند به‌جای آن «وظایف الاعضاء» بهتر است، و گروهی هم

غلط و درست بودن آنها جنبه ذوقی دارد. مثلاً من چیزی را غلط می‌دانم و شما نمی‌دانید. اما گاه مطلبی به‌شکلی گفته می‌شود که از آن چیز دیگری فهمیده می‌شود. آنهایی که می‌خواهند روی فن دستور کار کنند، باید خوب تخصص کنند، گفتار مردم را بشنوند، نوشته‌های مردم را بخوانند و ببینند این غلطها به چه شکلی و در کجاها پیش می‌آید، قواعد دستوری را برای اصلاح این اغلاط و مشکلات بنویسند، و گرنه این که مسند و مسندالیه و ضمایر و مهمات چیست، و آنها را چطور باید تعریف کرد یا برای آنها چه معادلهایی در فارسی می‌توان یافت چندان به‌درد مردم عادی نخواهد خورد. کسی که می‌خواهد دستور و قواعد زبان را تدوین کند، باید مطبوعات را بخواند، به‌مطاورات رادیویی و تلویزیونی گوش کند، و پس از بررسی غلطهایی که مشاهده می‌کند، دستور بنویسد. یعنی باید دستور فایده علمی داشته باشد.

## جامعه علمی ایران

سمیعی: یکی از مسائل مبتلا به جامعه علمی ایران این است که امروزه کتابهای زیادی ترجمه و در دانشگاه تدوین می‌شود، و کتب درسی دیگری هم باید ترجمه شود، اما مشکلی که پیش آمده،

می‌گویند باید «پیکرشناسی» را ترجیح داد که فارسی است. غیر از این گروهی هم معتقدند که باید لغاتی کاملاً جدید بر اساس اصل یونانی یا لاتینی به وجود آورد، مثلاً «فرا» یا «پیرا» به جای «Peri» و «پیرابین» به جای «پریسکوپ» (Periscope) و غیره. می‌خواستیم نظر شما را راجع به نحوه انتخاب این لغات بدانیم.

**کتابداری:** به نظر بنده تعصب در مسائل علمی کار درستی نیست. باید لغات و اصطلاحات را طوری انتخاب کرد که فهمش آسان باشد. مثلاً اگر بشود با استفاده از پیشوندها و پسوندها و ترکیبات، لغات و اصطلاحات فارسی درست کرد که چه بهتر. در غیر این صورت باید از اصطلاحات علمی، به همان شکلی که هستند استفاده کرد. به نظر بنده باید یک دستگاه ذیصلاحیت از روی مطالعه، لغات و اصطلاحات جدید را به وجود بیاورد. حتی اگر در این میان لغاتی پیدا شود که کاملاً درست و بیعیب نباشد، از لغات مختلفی که توسط اشخاص مختلف برای یک مفهوم ساخته شود، بهتر است، زیرا آن لغات، اگر هم در ابتدا گوشخراش و نامأنوس باشند، بر اثر استعمال عادی خواهند شد و معنی خود را پیدا خواهند کرد، و جزو زبان پذیرفته خواهند شد.

**آیتی:** جناب آقای پروین کتابداری، امروزه بعضی سعی می‌کنند که برای هر لغت فرنگی یک معادل فارسی پیدا کنند و حتی کتابهایی هم بر این مبنا به چاپ می‌رسد. مثالی که خود شما زدید: به کار بردن «بت» و گشاد گردا» به جای «تغییر دهنده قبض و بسط» از همان قبیل است. یک نفر هم به جای «حرکت خلاف عقرب ساعت» اصطلاح «پانداساعت سو» را به کار برده، آیا «تغییر دهنده قبض و بسط» بهتر است یا «بت» و گشاد گردا؟ آیا «حرکت خلاف عقرب ساعت» بهتر است یا «پانداساعت سو»؟ اخیراً هم کتابی از یکی از اساتید با همین روش و شیوه چاپ شده که به کلی نامفهوم است.

### دستگاه ذیصلاحیت

**کتابداری:** اگر یک دستگاه ذیصلاحیت لغات را جمع‌آوری کند و از روی اصول بهترین آنها را انتخاب کند، این آشننگی اصلاح خواهد شد.

**زرین کوب:** تا حیثیت علمی آن دستگاه چه اندازه‌ای باشد! چه طور می‌شود انتظار داشت دستگاهی که احیاناً در صلاحیت آن توافق

عقیده در بین مردم نیست، لغاتی بسازد که آن لغات مورد قبول اشخاصی که در رشته و فنی متخصص و صاحب نظر هستند قرار بگیرد؟ خودمان را در دوره ابوریحان بیرونی، یا ابن سینا، یادداشت‌هایی از این قبیل تصور کنیم. اینها کتبی به فارسی می‌نوشتند و لغات و اصطلاحاتی به کار می‌بردند، بدون این که کسی آنها را مجبور کند که اصطلاحات واحدی به کار ببرند. اختلافاتی که امروز مشاهده می‌شود، آن اندازه هم که ادعا می‌کنند هرج و مرجی ایجاد نکرده، غنای زبان فارسی را بیشتر کرده.

**سحیحی:** زمان فرق کرده. در زمان ابن سینا هیچ کتابی به وسعتی که امروز چاپ می‌شود، وجود نداشت. در زمان ابن سینا یا ابوریحان بیرونی نه مطبوعات و چاپ وجود داشت و نه رایو و تلویزیون. در آن زمان اگر کتابی جا باز می‌کرد و مورد قبول قرار می‌گرفت، می‌شد کتاب درسی، و در همه حوزه‌ها هم همین کتاب تدریس می‌شد و همه طلاب هم همان اصطلاحات و لغات را یاد می‌گرفتند و بخوردی خود یک اتحاد شکل به وجود می‌آمد. اما امروز این طور نیست. واقعاً هرج و مرج به وجود آمده است.

**کتابداری:** امروز که ابوریحانی بیدار می‌شود... **زرین کوب:** مسئله این است که ابوریحان زبان فارسی را بلد بود است و می‌توانسته است مطلب خود را به این زبان بیان کند. مشکل کتاب نویسان ما تنها در لغت و اصطلاح نیست بیشتر در این است که زبان فارسی را نمی‌توانند درست بنویسند. اگر هرج و مرجی هست از اینجا است.

**آیتی:** اجازه بدهید. مثلاً ببینید اصطلاحاتی که گندی در فلسفه دارد، بعداً چه تغییری کرده. او می‌گوید «ماهیت» که بعداً شده «ماهیت» یا «لیس و ایس» که بعداً شده «عدم و وجود». باید دید چرا او «ماهیت» گفته و فلاسفه بعدی آنرا تغییر داده‌اند و «ماهیت» کرده‌اند، یا چرا او، «لیس و ایس» گفته و فلاسفه بعدی آن را به «عدم و وجود» تغییر داده‌اند.

**سحیحی:** فکر می‌کنم که این نقش حوزه‌های درسی بوده. مثلاً ناصر خسرو هم از این نوآوریها کرده و برای فلسفه اصطلاحات فارسی به کار برده. اما هیچکدام از آنها متداول نشده و نمانده. برای این که نوشته‌های او درسی نشده. به عبارت دیگر، آن اصطلاحاتی که در حوزه‌های درسی به کار رفته و متداول شده مانده،

اما آن دیگریها نمانده است.

**زرین کوب:** ولی چه لغاتی در حوزه‌ها به کار رفته؟... آنها همی که مطابق با ذوق و عقل سلیم بوده‌اند. هیچ وقت طلاب را مجبور نکرده‌اند که لغاتی که به نظرشان نادرست و غلط می‌آمده، به کار ببرند. اگر آزادی اهل علم از آنها سلب بشود، و مجبور باشند مثلاً فلان معنی را حتماً با فلان لغت بیان کنند و نه با لغت دیگری که به نظر خودشان صحیح می‌آید، اصلاً به جای هرج و مرج وضعی پیش خواهد آمد که باید بر زبان فارسی گریست. هرج و مرج صد درجه بهتر از آن است که زبان فارسی به کلی سترون بشود. به این ترتیب کم‌کم تفاهم واقعی بین علما هم که شرط واقعی پیشرفت علمی است از بین خواهد رفت.

### زبان خاص علوم

**کتابداری:** نه، جناب دکتر، همه لغات را نباید با اصطلاحات علمی مقایسه کرد. توضیح ایشان فقط در مورد اصطلاحات علمی بود، و نه درباره لغت به طور کلی. مثلاً علم ریاضیات یا فیزیک اصطلاحات خاصی دارد و زبان خاصی هم هست که این علوم را با آن می‌نویسند و بیان می‌کنند. همان طور که فرمودید، اگر قرار باشد با همه لغات چنین کاری بکنند، واقعاً باید بر زبان فارسی گریست. این کار به کلی غلط است. مثلاً بعضیها عقیده دارند که تمام لغات عربی که در زبان فارسی متداول شده، باید فارسی بشوند. این دیوانگی و تعصب است. تمام لغات خارجی را که در زبان فارسی جای خود را باز کرده‌اند و متداول شده‌اند، چه عربی باشد و چه ترکی یا فرانسه و غیره، باید جزو زبان فارسی قبول کرد. اما اصطلاحات علمی باید شکل واحد داشته باشند، برای این که فکر دانشجویان به دنبال یک مفهوم به سه جا نرود، و زودتر بیاموزند. نثر علمی باید یک نثر ساده و خاص و دارای اصطلاحات تثبیت شده و یکساخت باشد. به این ترتیب دانشمندی هم که کتاب علمی ترجمه یا تألیف می‌کنند، لغات و اصطلاحات تهذیب شده و تثبیت شده فارسی در اختیار خواهند داشت، و وقتشان صرف لغت سازی نخواهد شد، و البته در همه جای دنیا هم، چنین وضعی، پس از یک هرج و مرج طولانی پیش می‌آید. یعنی در ابتدا عده‌ای ترجمه می‌کنند، ذوقهای مختلف به کار می‌آیند، اصطلاحات و لغات گوناگون علمی با سلیقه‌های مختلف ساخته و پرداخته می‌شود، و پس از آن هیشکی مشکل از اشخاص متخصص و ذیصلاحیت در رشته‌های مختلف علمی، با کمک



دانشمندان زبانشناس و ادیب، آن اصطلاحات و لغات را جعب آوری می‌کنند، و باشیوه و روشی اصولی بهترین و مناسبترین آنها را انتخاب و تصویب می‌کنند. البته در این توضیح فرض این بود که هیشی با مشخصاتی که ذکر کردم، وجود داشته باشد!

زرین کوب: غیر از مسئله ذیصلاحیت بودن و نبودن دستگاهی که اصطلاحات را انتخاب و تصویب خواهد کرد، مسئله دیگری هم مطرح است: آیا نسل امروز حق دارد که کار نسل آینده را هم انجام بدهد؟ راه را بروی آنها ببندد؟ آیا ما می‌توانیم قوانینی به وجود بیاوریم که آیندگان حتماً باید انتخابشان را این‌طور یا آن‌طور انجام بدهند؟ یا فلان‌طور فکر کنند؟ ما در زمان خودمان برای نسل خودمان به نسبت احتیاجاتی که داریم، می‌توانیم لغات و اصطلاحاتی وضع کنیم. بنده هم قبول دارم این کار فقط در مورد اصطلاحات علمی درست و بیجا خواهد بود، اما نباید این کار را به سورتی دریابوریم که گویا خواسته باشیم آیندگان را هم مجبور به اجرای آن بدانیم. تصور این که یک لغت یا یک اصطلاح امروز ما آن اندازه قوت و اعتبار دارد که در آیند

آینده دور یا نزدیک کسی نباید آن را نقض کند خیلی جورانه است. هر دستگاهی که لغت یا اصطلاح می‌سازد باید آن را فقط یک پیشنهاد تلقی کند، همین و بس. آنچه نسل ما می‌گوید و درست می‌کند به خودش مربوط است. آیندگان حتی آیندگی خیلی نزدیک هم ممکن است اصلاً آن را کافی ندانند. به هر حال مداخله نسل ما در زبان و لغت نباید طوری باشد که رابطه نامادگان ما را با گذشتگان ما قطع کند...

### چیزهای غیر ابدی

**کتابداری:** خیر قربان. این جور چیزها هیچوقت ابدی نیست. اصلاً در دنیا کمتر قانون ابدی وجود دارد، حتی احکام الهی هم تغییر می‌کند. منظور این است که نسل فعلی از این پلان تکلیفی خلاص شود. نسل‌های بعدی هیچ اجباری به قبول کردن هر چیزی که به نظر نسل امروز درست رسیده، ندارند. آنها خواهند توانست در مورد چیزهایی که به نظرشان درست نمی‌آید تجدید نظر کنند.

**زرین کوب:** مقصود این است که باید بین علمایی که بدین لغات و اصطلاحات احتیاج دارند، تفاهم و روابط روشنتر و بیشتری به وجود بیاید و این کار ممکن نیست، مگر اینکه کنگرس‌های علمی، توسط خود علما به طور مرتب و به فواصل معین تشکیل شود، و این مسائل توسط خود آنها بررسی شود.

**آیتی:** در مورد لغات علمی که آقای دکتر فرمودند، باید عرض کنم که اصطلاحات هر علمی فقط مخصوص کسانی است که اهل آن علم هستند. همان طور که بنده احتیاجی به دانستن اصطلاحات فیزیک اتمی ندارم، کبته بازار هم احتیاجی به شناختن اصطلاحات و لغات فلسفی ندارند. آن کسی که فلسفه می‌خواند، می‌داند که معنی «وجود» یا «ماهیت» چیست، وجه لزومی دارد که مثلاً به جای «وجود» بگوییم «هستی» و به جای «ماهیت» بگوییم «چیزی»؟ البته اعراب چنین کاری کردند. یعنی به جای لغات و اصطلاحات علمی خارجی، لغات عربی وضع کردند. اما این اشکال جدیدی شد برای دانشجویانی که می‌خواستند کتاب یا مقاله‌ای را از متن اصلی بخوانند، چون که منابع این علوم امروزه در اروپاست. مثلاً اگر ما به جای «آئین» بگوییم «گلودرد» نتیجه‌ای از آن گرفته نخواهد شد. چون که «آئین» یک بیماری مشخص و شناخته شده است، اما «گلودرد» می‌تواند هر جوری باشد.

و اینگونه لغات، برای دانشجویانی که می‌خوانند یک کتاب علمی را از روی متن اصلی بخوانند اشکالاتی تولید خواهد کرد. همان‌طور که اصطلاحات و لغات علمی به زبان عربی، مشکلی شده بود برای دانشجویان عرب که به اروپا می‌رفتند، اما برای دانشجویان ایرانی که این اصطلاحات را در زبان اصلی می‌شناختند، این مشکل وجود نداشت، و درس را بهتر و زودتر از مصلین عرب یاد می‌گرفتند. به عقیده بنده بهتر است لغات و اصطلاحات علمی را، بازبان همان کشوری که منبع این علم است یاد بگیریم، و وضع اصطلاحات فارسی، مثلاً برای طب یا داروسازی، برای دانشجویان و دانشمندان، همان اشکالاتی را که عرض کردم ایجاد خواهد کرد.

**سمیعی:** اشکال این است که اگر در رشته‌ای از علوم، مثلاً در طب، تمام لغات و اصطلاحات زبان اصلی به کار گرفته شوند، فقط متخصصین خواهند توانست از آن استفاده کنند. مثل مقالاتی که اطباء می‌نویسند.

**آیتی:** طبیب این مقاله را برای چه می‌نویسد؟ برای استفاده سایر اطباء، و آنها هم معنی چنین جملاتی را بخوبی می‌فهمند.

**سمیعی:** البته اطباء زبان اجنه هندیگر را می‌فهمند. اما اگر خواسته باشیم مقالاتی به زبان ساده برای تعمیم این علم بنویسیم، مثلاً اگر بخواهیم مقالاتی علمی در رشته طب برای استفاده‌شپاهیان بهداشت بنویسیم، که نتیجه آن هم گسترش بهداشت در سطح کشور خواهد بود، این لغات و اصطلاحات ناآشنا مشکلات فراوانی در راه فهم این گونه مطالب ایجاد خواهند کرد. به نظر بنده باید راهی پیدا کرد که متخصصین و علما بتوانند با زبانی ساده و اصطلاحات و لغاتی مشترک، رابطه بیشتری با دیگران داشته باشند، و اگر معتقد باشیم فهم این مسائل فقط مربوط به متخصصین و علماست، مشکل حل نخواهد شد. غیر از این، علوم هم هست که جنبه عامتری دارد. مثلاً ممکن است که یک فرد روشنفکر بخواهد غیر از رشته تخصصی خودش هم مطالعه داشته باشد، مثلاً بخواهد کتاب یا مقاله‌ای در رشته مردمشناسی بخواند. حالا، اگر تمام اصطلاحات این علم به زبان فرنگی باشد، واضح است که چنین علاقمندی، با مقدار زیادی لغات و اصطلاحات نامأنوس فرنگی روبه رو خواهد شد، و طبیعاً فهم آن مقاله یا کتاب برایش دشوار خواهد بود.

حکیمی: ممکن است، اصطلاحات مردمشناسی را در متون خودمان داشته باشیم و بتوانیم از آنها استفاده کنیم، ولی با اصطلاحات علوم دقیقه چه باید کرد؟

سمیعی: مشکل دیگری هم هست که ما را ناگزیر می‌کند به فکر ساختن معادل فارسی برای لغات علمی باشیم، و آن هم مشتقات این لغات است. مثلاً فرض کنید که «استیک» (esthétique) را بگوییم «علم الجمال»، در این صورت حالت قیدی آن «استیکمان» (esthétiquement) را چه بگوییم؟ یا اگر به جای «فیزیولوژی» گفتیم «وظایف الاعضاء» به جای «فیزیولوژیک» چه بگوییم؟ یا آنکه «فیزیولوژیکمان» را چه بگوییم؟ اگر بخواهیم این مشتقات را بسازیم، در صورتی که لغات فارسی باشد، این کار آسان است، چون پسوندها این مشکل را آسان می‌کنند. اما اگر لغت عربی باشد، نمی‌شود پسوند فارسی را به آن ملحق کرد، اگر هم این کار را بکنیم ترکیب نامأنوس و نازیبا می‌شود و وجود خواهد آمد. فقط در مورد لغات فارسی این امکان وجود دارد. مثلاً اگر به جای «فیزیولوژی» بگوییم «وظایف الاعضاء» «فیزیولوژیکمان» را باید بگوییم «از نظر وظایف الاعضاء» و برای مشتقات دیگری هم ناچاریم چیزهای دیگری بدان اضافه کنیم. اما اگر به جای «بیولوژی» مثلاً بگوییم «زیستشناسی»، می‌توانیم با پسوندهایی مشتقات دیگرش را، از قبیل «زیستشناسانه» و «زیستشناختی» بسازیم، و چون زبان فارسی از زبانهای هند و اروپایی است، و با زبانهای دیگر هندواروپایی خویشاوندی دارد، پسوندها خیلی از مشکلات را آسان خواهند کرد.

### «اصالت اسباب»

حکیمی: بعضی وقتها ممکن است اصطلاحی ساخته شود برای مفهومی که در معارف ما سابقه داشته مانند اصطلاح «فرستی‌گری» به جای «اصالت اسباب» در بحث مربوط به مجبر و تفویض غزالی، که می‌گوید وجود فعل و مقدمات فعل همه سبب هستند برای تعلق اراده الهی، که در واقع می‌خواهد جمع کند بین اراده آزاد بنده و اراده مطلق و تام خداوند. یعنی همان مسئله «تحریر کسب اشعری» به وسیله غزالی. در اینجا واقعاً باید قبول کرد که این گونه اصطلاحات نوساخته، مفهوم سابق را به یاد نمی‌آورد و به اصطلاح فاقد «تذکر» است.

آیتی: خود غزالی چه گفته؟

حکیمی: غزالی خودش اصطلاحی وضع نکرده، تعبیر «اسباب» و «معدنات» را به کار برده.

کتابداری: او مطلب را بیان کرده و اگر ضرورتی احساس می‌کرد اصطلاحی هم وضع می‌کرد.

سمیعی: خوب، مثلاً الان ما مواجه هستیم با اصطلاح «اکازیونالیسم» (Occasionalisme) آیا نباید به جای این اصطلاح فرنگی يك لغت فارسی داشته باشیم؟

### بحث خودمانی

حکیمی: این بحث مربوط به خودمان است و يك بحث خارجی نیست و مربوط است به غزالی. غزالی در این بحث اصطلاحاتی از قبیل «معدنات» و «اسباب» و «در وقت تجمع اسباب» و غیره به کار برده، به این معنی که مثلاً بنده کبریت را روشن می‌کنم. بنده هم هست. در وقت مقارنه روشن شدن کبریت و وجود بنده، و فاصله‌ای که برای آتش گرفتن بنده کافی است، اگر هوا هم مساعد باشد، تست بنده هم نرزد، بنده هم تر نباشد و غیره که تمام اینها «سبب و معدن» است. پس از جمع این اسباب اراده ازلی تعلق می‌گیرد به این فعل، و این را می‌گوید «وجود اسباب» یا «وجود اسباب و معدنات» برای صدور فعل از بنده. در این صورت تصور من این است که برای خواننده‌ای که «کیمیای سعادت» یا «احیاء العلوم» غزالی را بخواند، همین تمایز به عنوان ادای مقصود غزالی، مفهوم است.

کتابداری: اصطلاحات جا افتاده قدیمی را نباید دست‌زد. بحث بر سر مسائل جدید و اصطلاحات خارجی است که الان مورد احتیاج است.

آیتی: صحبت اینجاست که همین اصطلاحات خودمان هم، دوباره با مشکل دیگری، با تعبیر دیگری به خودمان برمی‌گردد، و ممکن است چنین تصور شود که اینها چیزهای تازه‌ای است. این مسئله می‌رساند که ما در حرکت جدید و مسائل روز هم از گذشته خودمان بینناز نیستیم، و احساس چنین بیننازی، زبانهای محسوس دارد. اخیراً کتابی چاپ شده به نام «دست و نادرست در روانشناسی». در این کتاب «ویر» به جای «حافظه» به کار برده شده! آخر «حافظه» چه عیبی دارد که بگوییم «ویر»؟ گروهی می‌خواهند لغات عربی را تبعید کنند. اصلاً ما لغت عربی نداریم! وقتی کسی پوشاکش عبارت است از شاپو، کراوات، کت، پایبون، پوست... و سرتاپایش

فرنگی است، فقط «حافظه» جا تنگ کرده که آن را فارسی بکنیم و بگوییم «ویر»؟

کتابداری: اینها تعصب بیهوده است.

آیتی: به عقیده من تغییر لغاتی که مردم با آنها الفت پیدا کرده‌اند لزومی ندارد، یعنی نباید معرفه را نکره کرد.

کتابداری: حتی لغات عربی، که از مدت‌ها پیش به شکل غلط هم در فارسی متداول شده، یعنی مطابق شکل اصل عربی خود نیستند، به عقیده من با همین شکلهای غلط از اصل عربی‌شان صحیحتر هستند. سی چهل سال قبل از این، بعضی از ادبا با کلمه «تنقید» لج کرده بودند، و می‌گفتند «تنقید» غلط است، برای اینکه «نقد بنقد» در عربی به باب تفعیل نمی‌رود، و آن قدر گفتند و نوشتند، تا اینکه بیچاره مطبوعات هم مجبور شدند به جای آن «انتقاد» را به کار ببرند، که هنوز هم متداول است. چندی قبل بنده کتاب ناظم الاطیبا را می‌خواندم، در آنجا بایی هست به نام «تفریس»، یعنی فارسی کردن لغت عربی. و نوشته: ایرانیها قاعده‌ای دارند که لغات عربی را که الف دارد مهال می‌کنند، مثلاً «رکاب» را «رکیب» یا «کتاب» را «کتیب» می‌کنند. در قافیه با کلماتی که در فارسی «ی» مجهول دارند به کار می‌برند با همین قاعده هم «انتقاد» را یا مایل کردن «الف» این کلمه به «ی» تبدیل کرده‌اند به «تنقید».

امروزه این همه پرداختن به لفظ و لغت واقعاً اتلاف وقت است. به جای این فضل‌فروشیها باید دنبال هنر و دانش رفت.

### شناسنامه لغات

زرین کوب: لغت و کلمه برای تفاهم است. نباید کاری کرد که تفاهم مشکل بشود. مطالبه شناسنامه لغات و دانستن این که اصل کدام لغت عربی یا ترکی است، به چه درد می‌خورد؟ ما اصل خیلی چیزها را نمی‌دانیم، و اصلاً با تلفظی که ما می‌کنیم دیگر این لغات عربی یا ترکی نیستند.

کتابداری: صحیح است.

آیتی: اعراب هم صدها لغت فارسی به کار می‌برند.

سمیعی: وجود لغات عربی در زبانهای ایرانی، حتی به دوره‌های قبل از اسلام می‌رسد.



تدریس می‌کنند. اما پسر دیگرم به علی موفق به‌ادامه تحصیلات تخصصی نشد.

**آیتی:** استاد، قبلاً اشاره کرده‌اید به‌وضع مرحوم ادیب و حوزه او. مثل اینکه گفته بودید طلبه‌ها از او پذیرایی می‌کردند. این قضیه چیست؟

**گنابادی:** این مربوط به وضع زندگی ادیب است. وقتی من خدمت ادیب رفتم او مردی پنجاه و هفت، هشت ساله بود. متاهل هم نبود و مجرد زندگی می‌کرد. او دو اتاق داشت، و معمولاً شاگردان خصوصی او مسجها برایش جای درست می‌کردند. یادم هست که يك قوری داشت. ما با چوب سفید و زغال آتش روشن می‌کردیم و برایش جای درست می‌کردیم. بعد از جای هم دیزیش را بار می‌گذاشتیم و آبگوشش را حاضر می‌کردیم، که مرحوم ادیب آبش را ظهر می‌خورد و بارش را شب. زندگی او این طور بود، و شاگردانش کارهای او را انجام می‌دادند. ادیب بی‌ثباتی درستی هم نداشت. يك چشمش را آبله کور کرده بود، و آن یکی چشمش هم يك ربع چشم بیشتر نبود. او با همین وضع مطالعه می‌کرد.

### ملاقات با ایرج

**سمیعی:** استاد، آیا شما با ایرج میرزا هم ملاقاتی داشته‌اید؟

**گنابادی:** بله. اتفاقاً داستانی راجع به ایرج میرزا هست که بدنیست بگویم. می‌دانید که او در «عارف‌نامه» همه ملاها را به‌يك چوب رانده ولی یکی را مستثنی کرده و گفته:

قطط يك وقت يك آزاده بینی

یکی چون آیمه‌اللهزاده بینی

این شعر يك سابقه تاریخی دارد. کنل محمد تقی‌خان در مشهد قیام کرده بود و مطبوعات طرفدار او بودند. مرحوم ایرج هم شاعر بود و هم آزاده. در آن وقتها شیخ‌احمد بیمار نامی هم به‌لهجه مشهدی شعر می‌گفت.

**سمیعی:** این شخص عنوی‌ملك‌الشعرا بهار نبود؟

**گنابادی:** خیره با مرحوم ملك‌الشعرا نسبت دوری داشت. اخیراً کسی او را برادر ملك‌الشعرا معرفی کرده، اما حقیقت ندارد. به‌رحال، این شیخ‌احمد بهار شعرهای محلی می‌گفت. و از جمله شعرهای برضد رئیس‌السوزرای وقت، قوام‌السلطنه. ایرج در جواب به‌یکی از شعرهای او شعر معروف «دانش غلام» خود را گفته بود.

البته این شعر خیلی مفصل است و در روزنامه‌ها هم چاپ‌شد. بعد کنل شکست خورد و کشته شد و بگير و بیند راه افتاد. افسری به‌نام امیر لشکر حسین آقاخان در مشهد شروع کرد به

حالا چرا ما این کلمه را عوض کنیم و مثلاً بگویم: «سرپوشه‌ایم را دزدیدند».

حال اگر مطلب دیگری نیست، می‌خواستم سؤالی درباره زندگی استاد بکنم. ممکن است بفرمایید جنابعالی در چه سالی و در کجا متولد شده‌اید؟

**گنابادی:** بنده در سال ۱۲۸۲ در کاخک گناباد به‌دنیا آمدم. همین قریب‌ای که بر اثر زلزله به کلی ویران شد. پدر بنده روحانی و اهل علم بود. من مقدمات را تا شش، هفت سالگی پیش او خواندم. در کاخک هم يك مدرسه قدیمی بود که گاهی به آنجا می‌رفتم، اما قابل‌استفاده نبود. قریب يك‌سال هم درمدرسه «حبیبيه»، در فردوس تحصیل کردم، و پس از آن هم در شهر قاین يك سالی بودم و در چهارده سالگی به مشهد آمدم. شش، هفت سالی محصل مدرسه «فاضل‌خان» بودم، و بعد هم رفتم به حوزه مرحوم ادیب نیشابوری.

در بیست سالگی معلم شدم، اما تحصیل را هم ادامه می‌دادم. البته نتوانستم فرانسه و انگلیسی را آن طور که باید یاد بگیرم، اما پیش خودم کار کردم، و با این دو زبان تا اندازه‌ای که بتوانم احتیاجات خود را رفع کنم، آشنا شدم، که البته آفتورها نیست که بتوانم ترجمه‌ای سنگین بکنم. این تحصیلات بنده است. بعد شدم معلم ابتدایی، در مشهد بازرسی فنی هم بودم، در اوقاف هم بودم، و بعدها شدم رئیس دانشسرای دختران. همان وقت روزنامه هم منتشر می‌کردم. در سال ۱۳۲۲ که نماینده مجلسی شدم به‌تهران آمدم و بعد از آن هم از سیاست به‌کلی کنار رفتم. در سالهای بعد گرفتاریهای دیگری پیدا کردم، منتظر خدمت شدم. با دهخدا آشنا شدم، وارد کار لغت‌نامه شدم، تا اینکه از نو به خدمت احضار شدم و به کار فرهنگی خودم برگشتم. فعلاً هم بازشته هستم و در «سازمان لغت‌نامه» و «بنیاد فرهنگ» کار می‌کنم.

**سمیعی:** در چند سالگی متاهل شدید؟

**گنابادی:** در بیست و شش سالگی، در مشهد.

**سمیعی:** استاد، فرزند هم دارید؟

**گنابادی:** بله. دو پسر دارم.

**سمیعی:** آنها چه می‌خوانند؟ آیا آنها هم مثل شما به‌ادبیات علاقه دارند؟

**گنابادی:** یکی از پسرهایم که رفته آمریکا و در رشته روانشناسی و تعلیم و تربیت کسودکان استثنایی تخصص دارد. فعلاً هم در آمریکا

**گنابادی:** درست است. پیدایش لغات عربی در زبانهای ایرانی، فقط مربوط به دوره‌های بعد از اسلام نیست، قبل از آن هم وجود داشته.

**زرین‌کوب:** اصلاً لغات آرامی در زبان فرس باستان آن اندازه بود که تا مدت‌ها خیال می‌کردند زبان فرس باستان نوعی زبان آرامی است. فکر تصفیر زبان از ترکیه‌ها رسیده است.

**گنابادی:** این ناسیونالیست‌ها زبانه‌ها گاهی به‌شوونیسیم منتهی می‌شود. این تعصبات بیجا در تمام مظاهر زندگی متجلی است و کاملاً غلط است. در علم نباید تعصب داشت. چه اهمیتی دارد که بعضی از اصطلاحات عربی یا ترکی باشند؟

**زرین‌کوب:** به‌نظر بنده ما باید لغاتی را که در شعر و نثر فارسی متداول است و مردم می‌فهمند فارسی بدانیم. ما چه کار داریم با نژاد لغات؟ چه اهمیتی دارد که نژاد يك لغت عربی یا مغولی باشد؟ مثلاً لغت «نوکر» که يك لغت مغولی است، چه عیبی دارد که آن را عوض کنیم. اصلاً برای «نوکر» لغتی داریم که به این خوبی برایمان نوگری بکنند؟

### قالباقیهای کو؟

**سمیعی:** مثلاً مردم می‌گویند: «قالباقی‌ها هم را دزدیدند». خوب، قالباقی يك لغت ترکی است و در زبان فارسی جا باز کرده و متداول شده.

فقط يك وقت يك آزاده بينی

یکی چون آیه اللعزاده بینی  
گفت: نکستی چرا برای آقازاده شعر گفته‌ام و  
تعریفش را کرده‌ام! بگذارید برایشان بگویم  
که آن شب که به‌خانه ایشان رفتم چه شد. من  
در گوشه اتاقی نشسته بودم و فکر می‌کردم  
که خدایا، من شاعر رند و لابلالی، در منزل  
این مجتهد چه خاکی بوسرم بریزم، که  
آقازاده باخوشرویی و مهربانی آمد پیش و  
گفت: حضرت والا معلوم است که خسته و کسل  
هستید، بفرمایید برویم آن اتاق. پا شدم رفتم  
به‌اتاق دیگری. همین که وارد اتاق شدیم دیدم  
به‌به، به‌به، چه دم دستگاهی! وسایل را طوری  
ترتیب داده و گذاشته بودند که انگار درخانه  
خودم بودم. مثل این بود که آقازاده از تمام  
جزئیات زندگی من اطلاع داشتند. خلاصه  
هرچه بخواهی آماده بود. باخودم گفتم: کجا  
از اینجا بهتر و نستیم. وده پانزده روزی در  
آنجا به من چنان خوش گذشت که در خانه  
خودم هرگز این جور خوش نگذشته بودا پس  
از تعریف این سرگذشت گفتم: به این جهت  
است که گفته‌ام:

«فقط يك وقت يك آزاده بينی

یکی چون آیه اللعزاده بينی»

این هم داستان بر خوردن من با مرحوم ایرج

نمی‌توانست دیزی فقیرانه ادیب را بخورد.  
شب سوم که شده مرحوم ادیب گفت: آقا، ما  
باحضرت والا فکر خوبی کرده‌ایم. گفتم: چه  
فکری؟ گفت: در اینجا به حضرت والا سخت  
می‌گذرد، اتاق ما خیلی محقر است و ممکن  
است همسایه‌ها هم خبر بشوند و اسباب زحمت  
حضرت والا بشوند. برای ما هم خوب نیست.  
ما فکر کردیم که بهتر است حضرت والا تشریف  
ببرند منزل آقازاده. آنجا امن‌تر است. آقازاده  
همان آیت‌اللعزاده بود و مردم آقازاده می‌  
گفتند. ایشان فرزند مرحوم آخوندملا کاظم  
خراسانی بود که از علمای مشروطیت است.  
آقازاده در مشهد خیلی نفوذ داشت، به‌طوری که  
هر وقت دولت می‌خواست والی جدیدی به‌مشهد  
بفرستد، قبلاً با آقازاده مشورت می‌کرد. ادیب  
می‌گفت: فردا شب، هوا که تاریک شد  
حضرت والا به منزل آقازاده می‌روند. البته  
آقازاده خیلی به مرحوم ادیب احترام می‌  
گذاشت و به وی آزادت داشت. ایرج ده، پانزده  
روزی آنجا مانده بود. بعد هم آقازاده ایشان  
را فرستاده بود به‌جای دیگر و بعد وساطت شده  
بود و از دولت برای ایشان خط امان گرفته  
بودند. چند وقت بعد «شازده» دوباره به‌مشهد  
برگشت و يك شب آمد پیش ادیب، و من هم  
آنجا بودم. نشسته بودیم او «عارف‌نامه» اش را  
می‌خواند. وقتی به این شعر رسید:

توقیف طرفداران کلنل، و جلال‌الممالک [ایرج  
میرزا] هم در مظانی بود که باید توقیف  
می‌شد. يك شب پیش مرحوم ادیب بودم که  
مرحوم ایرج سرزده وارد شد. البته او اغلب  
پیش ادیب می‌آمد و روی فرش پاره پاره و  
مدرس او می‌نشست، اما زندگی خودش مجلل  
بود و دم و دستگاه آبرومند و مرتبی داشت.  
جلال‌الممالک به‌اتفاق ادیب به آن یکی اتاق  
رفتند و یکی دو دقیقه بعد ادیب تنها آمد  
سراغ من. گفت: «آقا وضع عجیبی شده است!  
ملاحظه کنید، حضرت والا به‌من پناه آورده‌اند.  
می‌خواهند ایشان را توقیف کنند. حالا ما چه  
بکنیم؟ حتماً باید برای ایشان مشروب تهیه  
شود! حالا کی باید برود برای تهیه آن؟...  
شما باید بروید.»

من هم که طلبه بودم و جایی را نمی‌  
شناختم. البته شنیده بودم که چند نفر ارمنی  
مشروب می‌فروشدند، اما من این جور جاها را  
بلند نبودم. خلاصه، راه افتادم و پسران پسران  
ارمنی مشروب فروش را پیدا کردم و يك  
بطری مشروب خریدم و برگشتم به حجره  
ادیب. ادیب خیلی از من تشکر کرد و گفت: آقا  
مواظب باشید کسی نفهمد. حالا شما برگردید  
خانه و فردا صبح زود بیایید. روزهای بعد  
گاهی می‌رفتم و جلوکباب می‌گرفتم. چون که  
زندگی ایرج خیلی تروتمیز و مجلل بود و

سمعی: متشکریم استاد.



## الف) تألیف:

- راهنمای مطالعه، چاپ اول: مشهد، کتابفروشی گلشن. ۱۳۱۳.
- چاپ دوم: مطبعة نور، مشهد، ۱۳۱۶. چاپ سوم: تهران، وزارت آموزش و پرورش (کتابفروشی اقبال)، ۱۳۴۵
- پرورش اراده، مشهد، کتابفروشی زوار، ۱۳۱۶
- اندیشه‌ها، بخش ۱، مشهد، ۱۳۱۶
- اندیشه‌ها، بخش ۲، مشهد، ۱۳۱۶
- فن مناظره، مشهد، ۱۳۱۸ (باورقی روزنامه «آزادی»)
- برگزیده هفت‌خوان رستم از شاهنامه، با شرح حال فردوسی و تفسیر لغات، مشهد، چاپ اول: ۱۳۰۹. چاپ دوم: ۱۳۱۳، کتابفروشی جم.
- شیوه نگارش، مشهد، ۱۳۱۷، کتابفروشی زوار.
- دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (چندین چاپ)
- خودآموز املا، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (برای دبستانها)
- خودآموز انشاء، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (برای دبستانها)

## مهمترین

## آثار

## ب) همکاری در تصحیح متون کهن:

- تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی بلعمی، آغاز شده توسط ملک الشعراء بهار، تهران، اداره نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱
- کشف الاسرار، جلد چهارم، با همکاری آقای علی‌امیر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
- همکاری در تألیف و تدوین لغت‌نامه دهخدا، از سال ۱۳۲۸ تا کنون.

## پروین

## کتابداری

## ج) ترجمه:

- روح تربیت، گوستاولوبون، مشهد، ۱۳۰۷ (باورقی روزنامه «صاعقه شرق»)
- مقدمه ابن‌خلدون، ابن‌خلدون، (۲ جلد)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۳۶، چاپ دوم: ۱۳۴۵-۴۷
- گزیده مشترک یاقوت، یاقوت حموی، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۴

## د) مقالات و آثار کوتاه:

- بررسی دیوان عبدالواسع جبلی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، در پایان مجلد دوم، چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱
- مقدمه کتاب مبارز، اثر منوچهر هراوی، تهران، ۱۳۴۴
- مقدمه کتاب مشاعر: سی‌ودو حرف از سی‌ودو شاعر، تهران.
- «درد به خراسان»، گفتاری در هفتادسالگی فرخ، زیر نظر مجتبی مینوی، ۱۳۴۴، تهران
- «نکاتی راجع به تاریخ بیهقی»، گفتار در یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانیهای مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد، ۱۳۵۰
- «جنبه تاریخی بعضی از بازیها»، گفتاری در نامه مینوی، زیر نظر حبیب یغمائی، ایرج افشار، با همکاری محمدروشن، تهران، ۱۳۵۰
- مقاله‌های متعدد در «سخن»، «یغما»، «دانش»، «دانشجو»، «راهنمای کتاب»، «آموزش و پرورش»، «کوشش و خرد»، «وحید»، «خاطرات»، «زیبائی زندگی»، «پست‌ایران» و...



## نمونه‌ای از اصل و ترجمه «مقدمه ابن خلدون»

باید دانست که اسلوب همچون نوردی است که ترکیبها را بر آن می‌سازند یا مانند قالبی است که سخن را در آن قالب‌ریزی می‌کنند. و نباید تصور کرد که در اسلوب دلالت سخن را بر اصل معنی که مربوط به اعراب (نحو) است در نظر می‌گیرند، یا بدلالات سخن بر کمال معنی که از خواص ترکیبات مربوط به علم بلاغت و بیان است توجه می‌کنند، یا وزن شعر را بر حسب استعمالات عرب مورد دقت قرار می‌دهند که مربوط به علم عروض است و بنابراین سه دانش یاد کرده به هیچ‌رو مربوط به این فن شعر نیست بلکه اسلوب شعر عبارت از صورتی ذهنی است مخصوص ترکیبهای منظوم و کلی به اعتبار انطباق آن بر هر ترکیب خاصی و ذهن این صورت را از عین یا ذات ترکیبها منتزع می‌کند و آنرا مانند قالب یا نوردی به‌خیال می‌سپرد، سپس ترکیباتی را که در نزد عرب از لحاظ اعراب و بیان صحیح است برمی‌گزیند و آنها را به بهترین ترتیبی قالب‌ریزی می‌کند، همچنانکه بنا به قالب‌گیری می‌پردازد یا یافته پارچه را بر نورد می‌پیچد، تا رفته رفته، در نتیجه حصول ترکیبهای وافی به‌مقصد، قالب ذهن توسعه می‌یابد و از لحاظ ملکه زبان عربی، بر صورت صحیحی که در آن هست منطبق می‌گردد. چنانکه هر يك از فنون کلام‌داری اسلوبهای خاصی است و این اسلوبها در آن به‌شیوه‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود، مانند اینکه پرسش از آثار منزل خراب در شعر گاهی از راه خطاب کردن به آثار مزبور است بدینسان:

ای خانه «میه» که در بالای کوه و سپس در تکیه‌گاه آن واقع شده‌ای؟ و گاهی به‌شیوه این است که شاعر از همراهان خود درخواست می‌کند بایستند و از خانه ویرانه بپرسند، چون:

بایستید از خانه‌ای که ساکنان آن با شتاب سفر کرده‌اند بپرسیم. یا اینکه شاعر از همراهان خود می‌طلبد که بر آثار منزل ویران بگردند بدینسان:

آیا پرسش نکردی تا آثار خرابه به تو خبر دهد؟ و مانند درود گفتن به نشانه‌های منزل ویران بدین شیوه که شاعر مخاطب نامعلومی را به درود گفتن امر کند...

فَاعْلَمْ أَنهَا عِبْرَةٌ عِنْدَ عَمَلِ عَنِ الْمِنْوَالِ، الَّذِي يُنْسَجُ فِيهِ التَّرَاكِيِبُ، أَوِ الْقَالِبِ، الَّذِي يُقَرَّعُ فِيهِ. وَلَا يَرْجِعُ إِلَى الْكَلَامِ بِاعْتِبَارِ إِفَادَتِهِ أَصْلَ الْمَعْنَى، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْأَعْرَابِ، وَلَا بِاعْتِبَارِ إِفَادَتِهِ كِمَالِ الْمَعْنَى مِنْ خَوَاصِّ التَّرَاكِيِبِ، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْبِلَاغَةِ وَالْبَيَانِ، وَلَا بِاعْتِبَارِ الْوِزْنِ، كَمَا اسْتَعْمَلَهُ الْعَرَبُ فِيهِ، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْعَرُوضِ. فَهَذِهِ الْعُلُومُ الثَّلَاثَةُ خَارِجَةٌ عَنِ هَذِهِ الصَّنَاعَةِ الشَّرْعِيَّةِ وَإِنَّمَا يَرْجِعُ إِلَى صُورَةٍ ذَهْنِيَّةٍ لِلتَّرَاكِيِبِ الْمُنْتَظَمَةِ كَلِيَّةً بِاعْتِبَارِ انْطِقَاقِهَا عَلَى تَوْكِيْبِ خَاصٍ، وَ تَلَكَّ الصُّورَةِ يَنْتَزِعُهَا الذَّهْنُ مِنْ أَعْيَانِ التَّرَاكِيِبِ وَ اشْخَاصِهَا وَ يُصَيِّرُهَا فِي الْخِيَالِ كَالْقَالِبِ أَوِ الْمِنْوَالِ، ثُمَّ يَنْتَقِي التَّرَاكِيِبَ الصَّحِيحَةَ عِنْدَ الْعَرَبِ، بِاعْتِبَارِ الْأَعْرَابِ وَالْبَيَانِ، فَيُرْصُّهَا فِيهِ رِصًّا، كَمَا يَفْعَلُهُ الْبِنَاءُ فِي الْقَالِبِ أَوْ النَّسَاجِ فِي الْمِنْوَالِ، حَتَّى يَتَّحِقَ الْقَالِبُ بِحُصُولِ التَّرَاكِيِبِ الْوَافِيَةِ بِمَقْصُودِ الْكَلَامِ وَ يَتَّعَى عَلَى الصُّورَةِ الصَّحِيحَةِ بِاعْتِبَارِ مَلَكَةِ اللِّسَانِ الْعَرَبِيِّ فِيهِ، فَإِنَّ لِكُلِّ فَنٍّ مِنَ الْكَلَامِ اسَالِيْبَ تَخْتَصُّ بِهِ وَ تُوجَدُ فِيهِ عَلَى أَنْحَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَسُؤَالِ الطُّلُولِ فِي الشَّرْعِيَّةِ يُخَطَّبُ الطُّلُولُ، كَقَوْلِهِ:

يَا دَا أَرْمِيَّ بِالْعَلْيَاءِ فَالْسُّدَّ!

و يكون بإنشاده الصَّحْبِ لِلوقوفِ وَالسُّؤَالِ، كَقَوْلِهِ:

فَقَا تَسْتَلُّ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا

أَوْ بِاسْتِيكَاةِ الصَّحْبِ عَلَى الطُّلُلِ، كَقَوْلِهِ:

فَقَا تَبْكِي مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَ مَنَزَلٍ

أَوْ بِإِسْتِفْهَامِ عَنِ الْجَوَابِ لِمُخَاطَبٍ غَيْرِ مَعِيْنٍ، كَقَوْلِهِ:

أَلَمْ تَسْتَلِّ فَتُخَيِّرْكَ الرُّسُومُ؟

وَ مِثْلَ تَحْيَةِ الطُّلُولِ بِالْأَمْرِ لِمُخَاطَبٍ غَيْرِ مَعِيْنٍ بِتَحْيِيَّتِهَا...

مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ج ۲، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ه. ش.، ج ۲، ص

۱۲۱۰ - ۱۲۰۹

مقدمه ابن خلدون، چاپ المطبعة الأزهرية، قاهره، ۱۳۴۸ ه. ق.

ص ۵۰۳ - ۵۰۲

